



زندگ در پاپی  
خورشید خواهد



مشنوی ای درباره وی

نوشتہ: فاروق چوبی

# آنکه در پایی گل خوشید خوابید و شنومی در باره وی



نوشته : فاروق حربت  
تعداد طبع : ١٠٠... جلد  
تاریخ نشر : ٢٥ عقرب ٦٣

دمی با خواننده :  
خواننده عزیز !

میدانم ، وقتیکه این نوشته ناچیزرا همت خوانند  
میباشد " یا متعلم هستی و یا محصل ، یا دانشمند ،  
نویسنده ، ژورنالیست و یا هم سرباز افسر .

و یا هم کسی هستی که حتی غیر از سربازی هم ، اکنون سلاح بر شانه  
و کتاب ب بدست هم میباشد و هم در حراست از انقلاب سنگر

گرم مبارزه را به باور پیروزی نگه میداری .

به هر حال نظر گل کسی بوده که نخست تعلیم را فرا گرفت  
و بعد بخاطر دفاع از وطن جامه سربازی را بر تن کرد و از آن  
پس به کار حرفه ای در صفوں سه ده ۱۵ پرداخت . به عضویت  
حده هجده پذیرفته شد و کار در خدمات اطلاعات دولتی را بر  
گزید .

اوقلوب صفا داشت و آرمان پاک و مقدس ، آرمان خود  
را که آرمان همه مردم وطن بود زیادگرایی میداشت و همین  
بودکه در راه گرا می داشت آرمان ولایش رزمید . مردانه  
رزمید بیباکانه رزمید ، با شجاعت ، درایت و صمیمیت رزمید ،  
تا آنکه جاودانه گردید و گل امیدها یش شگفتانگرفت .

اور زمانده یلی از تبار حماسه آفرینان میهن انقلابی ما بود  
که هم اکنون هزاران جوان مبارز این مزو بوم انقلابی ،  
در راه او چون خود او میرز مندوبی هرا پس از مرگ شمشیر رزم شان را  
بکار میندازند . و قهرمانی را نصیب میگردند .

ما قهرمانی را به مفهوم ویژه کلمه در وجود نظر گل در میابیم .  
راستی هم او بانش از زندگی اش حماسه آفرید و بنا موطن و به  
نام مردم و از خود وطن و مردم نا قهرمان را کمایی کرد .  
این یک ضرورت مبرمی بودکه با یست نظر گل را من بشناسم ،  
خودت بشناسی ، و دیگر جوانانی که هم اکنون در سنگرهای گرم

مبارزه به ضدشمن در صفت میرز مندبشنا سندودرنها یست  
همه مردم افغانستان با وی، با کارنامه هایش و با حما سمه  
ها یش آشنا بی پیدا کنند. این آشنا بی و آشنا سایداناو-  
یسنده و یا ژورنا لست است که میتواند تاء مین نماید. و نوشته  
حاضر به همین منظور تهیه گردیده تا باشد که از یک طرف  
مردم ما را با قهرمانی شان آشنا ساخته باشیم و از طرفی  
هم یادی باشد از آن قهرمانی که سازمان دموکراتیک جوانان  
افغانستان تربیه اش کرده و به خدمت مردم گماشته بود ش.  
این که نخستین تجربه است که در راه معرفی قهرمانان  
به این شیوه گام نهاده میشود بدون شک نداشت تجربه لا زم  
و کمبود امکانات در جمع آوری موادر را بطری با زندگی قهرمان  
دشواری های را به وجود می اورد که برنتیجه کار اش خود را می  
گذاشتند.

و من که نخستین نبیشه ام است که به این حجم چاپ شده، بدو ن  
هیچ شک و تردید به این باورم که این نبیشه کمی ها و کاستی  
ها ایفرا و انسی دارد است. من آنرا همراه با همه کمی ها و کاستی  
ها یش با این جرئت که عنوان گام اول را در این راه دارد خد-  
مت تو خوا ننده گران راج پیشکش مینمایم.  
اینکه زحمت مطالعه آنرا متقبل میگردد، مشکرمونها یست  
سپا سگزا رخوا هم بودا زین که در رهنمایی میرای تکمیل نبیشه  
های بعدی نیز سهم بگیری و با آنکه بدون تردید کوچک نوازی بز  
رگوارانه میپندا رمش بر من منت گذاری.  
به سلامتی تما مخوا نندگان

(فاروق حریق)

تورفتی  
شهر در تو سوخت  
با غ در تو سوخت  
اما دودست جوانست  
بشارت فردا  
هر سال سبز می شود  
وباشاخه های زمزمه گرد رتما م خاک  
گل میدهد  
گلی به سرخی خون

"خسرو گل سرخی"

...

و شقا یق دوباره رنگ گرفت .  
از سرخی خون شهید .

که از سینه‌ی پرتپش او به‌گونه قطره با ران فرودا مد  
وزیر پا یش  
الله زاری آفرید .

\*

\*

\*

این کدام شهید است که مردم با هر قطره خون قلب پرا رمانش  
خون می‌گیرند و در حالیکه اشک ما تمثا نرا با گوشه‌های دستار  
ودستمال‌های جیب پاک می‌کنند، حرفهای اورا که قبل  
از این ویختن به دار گفته بود، به یادمی آوردند .

... من بر خود می‌باشم که امروز بخاراط آرمانی کشته می‌شوم ،  
که خودم آنرا در وجود خود رویانده بودم و نهان لپر شمر این  
آرمان مقدس را با آب شفاف و پاک به پا کیزه‌گی با ران ، عقیده  
واندیشه‌ام آب میدادم و میداشتم را در خود می‌پرورانیدم .  
و گفته بود .

فقط یک راه دارم  
راه تما می‌ملتم  
نا بودکردن دشمن .

ا و نظر گل است ، نظر گل (حکیمی) ، حوان شهیدی که مغزش ، قلبش  
وسرا پای وجودش پرا زارمان بود . ارمان وطن ، ارمان  
مردم و ارمان حزب شن .

او بر پا گیزه‌گی و پیروزی ارمان خود با ورداشت و سرمنزل را هش  
را دانسته بود به کجا خاتمه می‌یابد زیرا با هشیاری تمام  
درین راه قدم می‌گذاشت و به پیش میرفت .  
ا و هرچه می‌گفت در عمل پیاوه می‌کرد ، استدلال خونسردانه

در هر بحث با هر کس از شیوه برخورد عالی و بود. هیچ کس اورا سراسیمه و برآشته ندیده بود. حتی در میدان ستیز با دشمن هم، هما نگونه که :

(روح انقلابی و مبارزه جویانه را در تفکرا نقلابی و در عمل نقلابی با یادداش نداشته در کلمات تند و دشنا م آمیز .)

دشمن با هر چه زجر و شکنجه و دشنا منتوا نست بر روح انقلابی و مبارزه جویانه او که آب خور سرچشم تفکرا نقلابی اش بود، واورا به عمل انقلابی گما شته بود، فایق آید.

\*

\*

\*

نظرگل را زمانی که دشمن دستگیر نموده بود میخواست اجیر بسازد و به نفع خودا زا و کار بگیرد. اما نتوانست. سوکرده اشاره برایش گفته بود :

اگرا زرا هت برگردی و برآن ابراز نداشت نمایی، زنده میمانی.

و نظرگل گفته بود :

- راه من راه وطن است و به نامنا میوطن سوکنده برمدند درین راه افتخار میکنم.

سوکرده اشرا را صراحت میکردو با وعده های چرب ازا و میخواست تعهد همکاری نماید و نه نابود میگردد و هست و بودش محظوظاً هدش، و نظرگل با لبخند میگفت :

- خوشید زندگانی ما روش گردیده است، ما دیگر نمیتوانیم پنهان بمانیم، اینرا دیگر هر کس میداند که ما بودم، هستیم و خواهیم بود.

\*

\*

\*

از خون ما شقا یق فرا داشود بلند ولبخند ما نمیرد

هر گز بر روی لبها، لبخند ما نمیرد.

هرگزبر روی لبها ، لبخندما نمیرد  
 این خشم دست هاست  
 این چهره های سوخ  
 وقلب با غهast ، آگنده با امید  
 این دست های روشن امیدهای صبح  
 این ساقه های نازکا نگشت های مژده فرداست  
 این چشم های ماست  
 درپیشواز خنده خورشید  
 این پنجه های ناجی امروز  
 امروز ...  
**شبگیرقرنها**  
 پا یان سده های پویشا ن وزردرنگ  
 خورشید را به خانه دلدار میبریم .  
 هربند جسم ما .  
 خون ما ،  
**درخار زارها**  
 گلهای سرخ روشن امید میشوند .

\* \* \*

قریه (قدیمی) یکی از قریه های ولسوالی شولگرولات بلح است  
 که حداً کثر مردمش پیشه دهقا نی را گزیده است .  
 در سال ۱۳۴۹ خورشیدی ، در قریه قدیمی ولسوالی شولگرولات بلح  
 باستان دریک خانواده زحمتکش این قریه بنا معبدالحکیم ،  
 ستاره درخشید ، تا بنای که با آن نورا میدپدرشد علیه ور  
 گردید و گل آرزوی ما دربه شگفت نشست و نظر گل نامیدند شنطر کل ،  
 گل میدقلب تپنده و روشنی نظر چشمان ما درشد . ما دری کمه  
 سالهای درپهلوی شوهرش رنج دیده ، رنج کشیده و ما نزد

دهقا ن مردی شانه به شانه شریک زندگی اش بیل زده ، جوی  
کنی کرده ، کشت کرده ، آبیاری نموده و دروکرده است . اورو -  
شنی نظر چنین ما دری شد که از تکالیف زندگی نه تنها هراسی  
بدل راه نداده بلکه آنرا مردانه و ارباب دوش بودا شته و با  
گذشت روزها ای حیا تش حمل نموده است . او گل میدقلب شپنده  
چنین ما دری گردیدکه حتی یکسا عت قبل از آنکه آغوش دنیا را  
ودروازه های با غ خشکیده ای میدهارا که سرسیزی بعدی را در  
فرا راه داشت برخ او می گشودوا و رازشکم به آغوش می گرفت  
برزمین کار می گردوبا شوهرش مصروف دروشالی بود .

در همان گیرودا رزندگی والدین ، نظر گل بدنیا آمد ، چشم گشود ،  
و با خنده اش نویدشا دی را به دوستا نش به ویژه ما دروپدرش  
ارمنان داد . اما این خنده ها ، این خوشی های کودکانه  
دردهن نظر گل عمری باقی نماند . جوانه های آن زود خشکید  
و به گریه مبدل شد . زیرا فقر ، تنگستی و بیچاره گی دیگر برای  
ما در توانو نمجال آنرا نمیداد که جگرگوش اش را در آغوش گرم  
و پر عطوفت خودنگه دارد . او با یدکار می گردوبا اینکه میدید  
فرزندش زا رزا رمی گیریدبا لایز مین میرفت و او را تنها می گذاشت .  
تنها نه بلکه همراه با گریه های که ما در رانیز می از رد  
و سخت رنج میداد . با آنهم در پهلوی این همه در دور نج  
نظر گل آهسته ، آهسته بزرگ می شدو و قتی که ساله شده بود .  
دیگر با نام زمین ، گندم ، جو ، شالی ، قلبه ، قلبه گا وو ... بل پ  
بود .

در زمانی که ششمین بھا رزندگی اش را سپری می گرددیگر  
میتوانست بیل بزند ، آبیاری نما یدوگا و بچراند . نظر گل  
درین سن کم به آن مرحله رسیده بود که درسا یرا مورد دهقانی  
با پدر دهقا نش دست میداد و اورایاری میرساند .

درسن هفت سالگی به مکتب شا ملش کردند و با ذوق و علاقه زیاد، گرچه گاهی کتاب نمیداشت و گاهی قلم و کتابچه، به مکتب میرفت و در برگشت با پدرش کار میکرد.  
در صنوف اول، دوم و سوم مکتب گاهای از نداشتند قلم، کتاب و کتابچه میرنجید و با تقاضای مکرر ش پدر خود را نیز میرنجاند. زیرا هنوز نمیدانست پدر توان خرید و سایل مکتب او را نداشت و لی آنوقت که صنف چارم را آغاز کردند، ووقتی به صنف پنجم رسید، ذکی پسر عبدالحکیم دهقان شولگری به آن کاملاً پی برده بود که چرا وسا سایل مجهز مکتب را ندارد.

و گاهی هم با خود چنین می‌نديشید: چرا پدرم اینقدر کار میکند و ما درم به همراه اما، مانه به شکم سیروهستیم و نه بالباس پوشیده؟ با پدرش که نیز مطرح میکردا ماما و هم نمیتوانست جواب مقنع ارائه بدارد تا ارضای خاطر ذهن مغشوش پرسش گردد.

او این سوالها را با بچه‌های مکتب، بچه‌ها یقدونیم قد، با بچه‌ها یکلانترا ز خود و گاهی هم با بچه‌ها خوردن ترا ز خود مطرح می‌ساخت عده‌ی سوالهای اورا شوختی پنداشتند خنده میکردند و با مسخره گی میگفتند:

چه سوالهای بیجا!

خورد ها به این سوالها هیچ اعتنا نمیکردند، آخر به آن هیچ پی نمیبردند. راستی هم سوالهای که در ذهن نظر گل خطور میکرد، در آن وقت وزمان را شه جوابش کار ساده نبود. حتی کمتر معلمین مکتب به جواب آن نمیتوانستند فایق آیندچه مانده که نظر گل از همسالانش میپرسید. و یا از پدر خود پاسخ میخواست؟ به حال این چنین سوالها در صنف هفتم مکتب در ذهن نظر گل جوانه زدند که اورا هم از در خود میپیچاند و مجبور ش

میسا خت تا درباره هریک ازین سوالها ژرف اندیشی کند.  
که این کار را میکردن راه چاره میجست . این اندیشیدن  
و چاره جستن در داخل وجودا و منحصر نما ندبارای ذهنیت ، شخصیت  
کرکتروبرخور دش نیزا شرگذاشتہ بود .

او در همان ایام نوجوانی قلبش بسوی مطالعه میتپید و هر آن کتاب  
میخواسته ما چاره نداشت . زیرا رئیمهای مستبد و قدرت  
تورید کتب مترقبه ای اجازه نمیدادند . با آنهم نظر گلبا تلاش  
پیگیر را هش را بسوی مطالعه باز کرد . نخست الفبای مبارزه  
را بدست آورد و چندین با رآنرا مطالعه کرد . بعدبا جریده  
پرچم آشنا شد . طالب این جریده همان نظرورکه سایر خواننده  
گانش را بسوی خود کشانده بود ، جلب توجه نظر گل را نیز جلب  
کرده بود و آنقدر شیفته مطالعه این جریده بود که با  
مطالعه چندین با رهیک از طالب این جریده بی صرانه  
منتظر شماره بعدی میبود . جریده توانت در وجود نظر گل  
تفییری وارد سازد . مطالعه مواد آن سوالات ویراحل نموده  
بود . و پیغم پروبلم های جدیدا و رانیز حل میکرد . نظر گل  
آهسته ، آهسته نه تنها راه مطالعه را دریافت بلکه راه در  
یافت اثاثا رمترقبه ای نیز پیدا کرد . وقتی جریده پرچم را می  
گرفت بوروز نامه های دولتی وقت میخندید و آنها را مسخره  
میکرد .

میگویند زمانی که پاشنه آهنین را مطالعه کرد "فولاد چگونه  
آبدیده شد" را چندین با رغوان دخوش میگفت زندگی امرا در  
یافتم .

روم ان "ما در" از گورکی و شمار زیادی از اثاثا را یعنی نویسنده  
بزرگ را نیز مطالعه کرده بود .

او در نتیجه مطالعه زیاده دوهضم و تحلیل طالب کتب ذهن خود

رای انکشا ف دادوبه ای صحبت خود منطق کسب کرد، بزودترین  
فرصت در بین همصنفان و معلمان مکتب از محبوبیت خاصی  
برخوردار گردید.

هنوز متعلم مکتب بود که پرچم مبارزه را در سازمان دموکرا -  
تیک جوانان افغانستان نبdest گرفت و راه برگشت ناپذیر  
زندگی سیاسی خود را برگزید. راهی که اورانجات  
دادورا هی که به او هویت بخشید و راهی که سرمنزل پیروزی را  
برا ایش نزدیکتر ساخت.

سازمان دموکرا تیک جوانان افغانستان این ستاد رزمی دارد،  
متشكل و فشرده همه جوانان کشور بود که قدمها نظرگل را به  
سوی ارمان نهایی با استوار کرد.

نظرگل با شادی تماوت بسم برلب در زمان کسب تعلیم و تمرین  
بیت در خواست کما بی نمودن عضویت سه دهجه ارا نمود. میگویند  
در آن روزها از خوشی در لباس نمیگنجید زیرا میدانست که نوسفر  
تا ذه نفس را هیگر دیده است که با سپری نمودن آن به کانون  
رزمیه نجات توده ها یعنی حزب دموکرا تیک خلق افغانستان  
نزدیک میگردد، او با صداقت انقلابی و ذکاوت فطري خود را هی  
را برگزید که تا پایان زندگی کوتاه امام نمونه وار خود را نیروی  
که گویی بی پایان است و کوششی که خستگی نمیشناشد آن وفا دارد  
ماند. او با استفاده از فرصت استعدا در خشان خود را بعثثا به  
یک رزمیه پرشور و انقلابی نستوه در مکتب سازمان نهضت اسلام  
خویش پرورش داد، شگوفا نش ساخت و با لاخره آنرا در اختیار  
سازمان و حزب خود قرار داد.

رفیق نظرگل (حکیمی) در سال ۱۳۵۸ لیسه را به پایان رساند  
همزمان با فرا غت به فراخوانش وطن لبیک گفت. جامه سر-  
بازی را بر تن کرده روانه حراست نا موس وطن گردید و درستگر

گرم مبارزه علیه دون صفتان سیه دل و دزدان و رهنان  
به مبارزه برخاست.

زندگی نظرگل میتواند برای نسل بالنده، برای همه  
جوانان و برای همه آنانی که در صفوف پرافتخار سازمان  
جمهوری اسلامی جوانان افغانستان میزمند و راه نجات توده‌ها  
را برگزیده‌اند و درین راه مردانه ورزش مجویانه بدون هراس  
به پیش میروند سرمشق باشد.

زندگی رفیق نظرگل در تما مرا حل بویژه در مرحله کار  
انقلابی نمونه زندگی یک انسان مبارزو شریف است. زیرا  
اوزندگی را به مفهوم اساسی آن درک کرده بود و آنرا زیبا  
می‌پنداشت و این زیبا بی‌آ در زندگی کردن برای مردم دریافت  
بود. زیرا اوزندگی را تنها حیات جسمانی نمی‌پنداشت. آنرا  
تنها به خوردن و خوابیدن تعبیر نمی‌کرد بلطف عقیده او مفهوم  
اساسی و بنیادی زندگی را ستین، زندگی کردن در جمیع بسیود  
و با جمیع هم در بودن برای چنین زندگی، زندگی با شرافت  
خطاب می‌کرد که خود در نهایت بخاطر زندگی شرا فتحمند از زنثار  
زندگی هم دریغ نکردو با گذشن از زندگی خویش را زندگی را  
به هم زمان خود آموخت.

به گفته گورکی:

( زندگی را میتوان به انواع گونه گونه به سرآورد. میتوان استانه (گوساله زرین) را بوسید، میتوان در بستر  
مخملین لذت و تهدیر خزید و میتوان به همه اینها پشت پا  
زد و تا جخارا شین عدالت را برسنها د).

رفیق نظرگل در پس یک چهره محبوب و خاموش با روح سرکش  
در نگاهی چون زلال آسمان، شخصی بود متین، خونسرد، شعله  
ورا زنور و جدا ن و بهره و راز نوراییان، با ورمند بر مبارزه

وا میدوار بر پیروزی، مبارزه که در صفر زم آوران دلیر سازمان  
دموکراتیک جوانان فغانستان مبارزه میکرد، عشق بکار  
صیمیت با مردم، احترام به علم، مطالعه و آموزش تلاش شبان  
وروزان برای خدمت به جا معه، اراده بی تزلزل در پیکار،  
ایمان پولادین به ارمان و شفقت و محبت به یاران و مبارزان  
جز شخصیت او گردیده بود.

رفیق نظرگل شخصی بود دارای مردانگی، شجاعت و درایت، در  
برخورد صیمی و دوست داشتنی که قدرت سازماندهی اش نیز  
به اوفو لعاده‌گی ویژه میداد.

اومردم خود را دوست داشت، با مردم آمیخته بود، به آنها  
ایمان داشت و در نبرد با دشمنان آزادی، بی امانت بود و جسور  
و آن به این خاطره همیشه ب مردم و خلق خود تکیه میکرد.

همه مردم شولگرن نظرگل را دوست داشتند و برا یش در قلب خود  
جا داده بودند، مردم همیشه خوش داشتند با نظرگل بشیوندند، از  
او بشنوند و از او بسیار موزنند، زیرا اول با داشتن انقلابی شمشیر  
رزم را بودست گرفته بود، و با اطمینانی که بر انقلاب داشت،  
انقلاب را برای مردم میفهماند و چهره‌های کثیف ضد انقلاب  
را میشناختند.

نظرگل با صفات مهربانی، پر کاری و برخوردار فیقاً نه نسبت به  
دوستان و مرا عات روش اصولی در مسایل، ممتا زو مشهور بود ازین  
جهت همه رفقاً، دوستان نوآشنا یا نشانه دوست میداشتند.

او مثبت ترین صفات مبارزین انقلابی عصر ما یعنی شجاعت، صدا-  
قت، پیگیری در عمل و محبت و فروتنی را در خود جمع داشت.

موسفیدی را که مدت کمی همسنگرا و بود ملاقات کردم. از اول  
پرسیدم : نظرگل را میشناختی؟ بدون تامل شک در چشمانش  
لانه کرده کتابچه یا داشت خود را برایم سپرد و در حالیکه اش

ها را با انگشتانش از چشمها ک خود پاک می کرد، گفت: بخان،  
ده ایجه اس. ندانستم چه است، به هر حال کتابچه را ورق  
زدم، در نخستین صفحه آن نوشته بود:

- مردم دوستی بهترین جوهر انسانیت است و اخلاق، عالی  
ترین معیار رشحیت. با یدم مردم خود را دوست داشته باشیم  
و اخلاق عالی را در وجود خود پرورش دهیم.

در پایان چنین نوشته بود:

ترس، ناکامی محض است و بزدلی تباہ کننده ترا ز آن.  
ترس را در هیچ حالت با یدبیل راه ندادو تو ما ریزدلی را زیر  
پا گذاشت.

این نوشته به خط و کتابت خود نظر گل بود که در کتابچه در درجه د رج  
گردیده است. یا داشت کتابچه را به دوست موسفید خود تحفه  
کرده بود.

دوستش، همزمش، همان موسفید که مدتی با او در یک سنگر علیه  
دشمن میرز مید، در پایان نوشته نظر گل نوشته است:  
تورا است میگویی با یدم مردم را دوست داشت. تو خود مردم  
دوست هستی، دارای اخلاق عالی و کرامت انسانی هستی، توقه  
ما ن هستی، تولد لور هستی.

نظر گل! من حرفهای ترا فراموش نمیکنم. مردم خود را دوست  
میدارم. تورا دوست میدارم، ترس را بدل را نمیدهم و هیچ  
کا هی بزدلی نخواهم کرد. اگریک مردمی هم داشته باشیم  
پیروزی امرا بر دشمنت تحمیل میکنم.

تشکر از تحفه های پایا دگاری ات.

تشکر از گفته های شنیدنی ات. نظر گل!

وقتی (دفترچه سرخ) اورا تسلیم دادم خواستم تا در مورد

کسی که با اورز میده است و اکثرا "در پیشا پیش او" از دفترچه ذهن خود بگوید.

او شمرده شمرده در حالیکه اشک هنوز هم در چشم انداش حلقه زده بود خاطرا تشن را یکایک به یادمی آورد و دو بازمیگفت: موسفید قصه کرد:

"به یاددا رم آن روز را که جنگ به شدت جریان داشت. ما تلفات دیده بودیم ما دشمن ریا دترآ زما - من در موضع نسبتاً دوری از نظرگل قرار داشتم. رکبایار مسلسلها در هوا با ران مردمی برپا کرده بود. کم مانده بود جنگ از حالت تعریضی و تاکتیکی بحال است رویا رویی بر سر. نیروی دشمن چوبی میکرد در نتیجه زد خورد شدید مردمی بر من اصابت کرد. به اثر خونریزی شدید حلقم خشکی میکرد. در "چانته" آن بمنانده بودنا گزیر بر نظرگل صد اکردم. او در همانجا ران مردمی در حالیکه بینا شدن از موضع هر آن تهدید خطر مرگ بود سرق آسا خود را بمن رساند ذخنم را بست و آشنا را با من تقسیم کرد. دید مردمی های نیز روبره تما می است ازین ناحیه نیز کمک نمودوسا ز مرگ نجات یافت.

بعد موسفید خاطره دیگری را بیاد آورد که حین رفتن بیک عملیات که احتمال برخورد رویا روی نیز احساس میشد و نظرگل به او میگفت:

تونرو - من به عوض تو کار میکنم - اگر جنگ در بگیردم میجنگم. و بعد خاطره را بیاد آورد که در جنگ دیگری او را پناهگاه میشد و به او کمک میرساند. موسفید از دلسویزی های نظرگل بحیث قوماندان دلیرشان یاد میکرد و میگریست.

این شفقت و ترحم نظرگل گفته های از نویسنده "زمین کوچک" را به یادمی آورد. نویسنده زمین کوچک مینویسد: "در جنگ

شفقت ودلسوزی مساله ظریف و بفرنجی است . جنگ رویدادی است  
بیرحم و بی‌مان . رویدادی که مرگ در آن ناگزیر است . در جنگ  
ترحم به کسی به معنای آنست که بجا ای و دیگری را اعزام داری .

تبرئه اخلاقی و معنوی در جنگ فقط بیک طریق ممکن است :  
رفتن پا به پای سربازان در لحظات سخت و دشوار و قرار گرفتن  
در معرض همان خطراتی که دیگران قرار دارند . ضمناً " انجام  
هر آنچه که ممکن است ، بخاطر حفظ آنها از مخاطرات اضافی  
تسهیل و تسکین الام و مصايب شان " و نظرگل گویی زمین کوچک  
را مطالعه کرده بود و این حقیقت را در یافته بود که در جنگ  
با ید به این مساله سفرنج و ظریف یعنی شفت و دلسوزی بر  
سر بازان و موسفیدان بويژه آنانی که دا و طلبانه به صفوف  
رزمید . و آنها از خطرات اضافی مصون نگه داشت . که این  
یکی از برازندگی های یک افسر عالی ، دلیروش جاعی است که  
شجاعت و متناسب او ما یه دلیری و دلگرمی سربازوی رزمende ی  
میگردد که در پهلوی او بخاطر آراما نیزدگ سلاح برداشته و به  
خاطر آرزوی مقدس پیروزی بر دشمن میهیم ، میزمد .

رزمende جوان و دلیر مردم نگر پیروزی ، قله های شامخ  
پیروزی بر دشمن پدروطن را با همین صفات عالی می پیمود .  
شافت جرزندگی انسانی است و انسان برای اینکه زندگی  
شافت مندانه داشته باشد لازماً است انسانهای جامعه خود را -  
دوست داشته باشد که این در پهلوی دیگرا مورآدمی یکی از وظایف  
مهم انسان است . ازین رو پیش از همه خود انسان بودن وظیفه  
بزرگ است . انسان بودن یعنی درگ عمیق مسؤولیت و وظیفه  
در پهلوی زیستن در جا معله انسانی . زیرا در جمع زیستن ولی  
از جمع فارغ بودن جانورانه و رذیلانه است . انسان نباید - ۱۳ -

از جمع فارغ باشد. و انسان برای اینکه بدرد خود بخورد  
باید پیش از آن به دردجا معه خود بخورد.

انسانیکه میخواهد به این پیروزی ناچیل آید لازم است  
تا در لحظات دشوار زندگی جامعه اجرای وظایف دشواری را  
بخاطرانسان جامعه عهده دار گردد و با اجرای آن چه مبین  
ماهیت اور درجا معه بحساب میرود، خود را تثبیت نماید.

به گفته ماکسیم گورکی زندگی آدمی به سوختن و پوسیدن تقسیم  
گردیده است. کندهای که نسوزد و دنمیکند. رفیق نظر گل  
جامعه خود را در کرده و آنرا خوب میشناخت.

او قسمیکه در با لاتذکر گردیده در جمع زیستن را و با جمع بودن  
را وظیفه انسانی خو میدانست، انسان جامعه اش را دوست  
داشت و در پیوند با آن برای زندگی خود محتوای انسانی داده  
و در مجموع برای زندگی معنی بخشیده بود.

رفیق نظر گل قبل از آنکه به بدرد خود بخورد، خود را به درمان  
در ددیگران میرساند و با داشتن درک عمیق و ژرف از وظیفه انسانی  
خود درجا معه، درخوشی و غم دیگران شرکت میورزید.  
با مردم ناتوان و فقیر از هیچ نوع کمک و دستیاری درین  
نمیکرد.

کمک با مردم را چه مادی میبود چه معنوی از وظایف اساسی  
خود میشمرد.

ازینکه ولسوالی شولگر منطقه ایست مزروعی و اکثر مردم آن پیشه دهقانی دارند نظر گل نه تنها خود به کمک دهاقین نیازمند میشست افت بلکه شماری از رفقا یش را نیز برای کمک به دهقانان دعوت میکرد و بخاطر فراهم آوری سهولت برای مردم شولگر و بکار چه ساختن آنها همیشه حین کشت و دروش ای و در وقت آبیاری وجودی کنی، هشرها را سازمان میداد

ومردم را متفقانه به کارهای دسته جمعی دعوت میکرد،  
که این خود در گزرف معنی انسان نوزندگی است که اورا بپایه  
قهرمانی، به پایه نثار آگاهانه زندگی انسان را در راه زندگی  
و آزادی وسعت دسته جمعی انسانها به اوج رسانید و بمناسبت  
نمونه عالی عواطف و بهترین مظہر خدمتگزاری جامعه، ما را  
برا یمان شکست ناپذیر و هرچه بیشتر او با ورمندساخت.

هویدا است که در پیرتا ریخ، حقیقت وعدالت پیروز میشود ولی  
بدون شک برای پیروزشدن آن بیاری دلاورانه رزمندگانی نیاز  
است که مردم به آنها در اثر مردم دوستی شان لقب قهرمانی  
داده باشد.

نظرگل همبا دلاوری اش برغم مرگ زندگی آفرید، برای مرد -  
مش، با جسارت، خونسردی و هشیاری تیرومند ترا زسرنوشت  
زندگی خود را فدای زندگی مردم ساخت، مردمی که از دل  
وجان دوستش داشتند و از آنها لقب قهرمانی را کمایی کرد.  
نظرگل با گرفتن تربیت در سازمان دموکراتیک جوانان افغان -  
نستان آب امید به فردا را نوشیده بود و چون فولادنا ب درین  
آموزشگاه آبدیده شده بود.

اوراه سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان را آگاهانه  
برگزیده و طی کردن این راه را که منتج به رسیدن به حزب  
دموکراتیک خلق افغانستان است وظیفه خود میدانست همانگونه  
که درین راه بخاطر تحقیق بخشیدن به ارما نهای و الای حزب  
و حقیقت انقلاب ثور تعهد سپرده بود تا دم مرگ به آن وفا دار  
با ایمان و پایمرد باقی ماند.

نظرگل در سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان را ز  
سعادت مردم را دریافت، همیشه میکوشید در قلوب جوانان وطن  
مهر سازمان خود را پیدا نماید. آنها را به سازمان معتقد

سازد و صدای سازمان دموکراتیک جوانان را به کوششمه جو  
انان برساند.

رفیق نظرگل با وجود مشکلات زیاد دودشا روی های روزمره از راه پر افتخار و فادری با مصلحته ۱۰ که رهوفا داری به اصول حده خ ۱۵ بود سربورن تافت. کما کان با انرژی عجائب آوردین راه به پیش رفت و پرچم مبارزه اش را برافراشت و نگهداشت.

زمانيکه حفظ الله امين با سياست ضد دموکراتیک و جنایتکارانه خود هموطنان شرافتمندوز حمتکش ما را اعم از جوانان و پیران با فجیع ترین وضع به زندانها و کشتار گاهها فرستاد و دوره سیاه ترور و اخناق و خفقات همگانی را در کشور ما بینایاد نهاد و وطن را به قصاب خانه عمومی مبدل ساخت، رفیق نظرگل و برا درش رفیق لعل محمد بخارا پیمانشان به انقلاب و عقیده راسخ به راهی که برگزیده بودند به مبارزه مخفی پرداختند، گاهی درینجا و گاهی در آنجا، گاهی در خانه خویشاوندان نودوستا، گاهی در جنگل ها و دشت ها، و گاهی هم در زیرزمینی های پونم خانه خودشان به سرمیبرند و کار میکردند.

پولیس امین، رفیق لعل محمد، برا در بزرگ رفیق نظرگل را دستگیر نمود و به زندان برد. رفیق لعل محمد در برا بر شکنجه و ضربات پیهم دنده های بر قی مدتی مقاومت کرد اما نتوانست تا آخر تاب اینهمه زجر و شکنجه را بیاورد، تا اینکه در اثر شکنجه های زیاد با لآخره زیرسا طور باند جنا يتکارا مین قرار گرفت میجا مسها دت نوشید و چون ساير مردان خود مندد و نوبا و گان میا رزو آرزو مندر تنور و حشت و قماوت امین سوت. شها دت فهرمانانه و مردانه و ار رفیق لعل محمد،

رفیق نظرگل را درمبا رزه اش گرمتر ساخت، ا وبدون آنکه  
با مرگ برادرش هراسی بدل راه دهد و به خطراتیکه متوجه  
حیا تشدید بود و قعی بگذا ردمبا رزه اش را در مقابله با ندا مین  
شدت بخشدید، و در همان شرایط مخفی در ولسوالی شولگر، کمیته  
مخفی سازمان اولیه جوانان را تاسیس نمود، رفیق نظرگل  
و آن عده از جوانان ولسوالی شولگر که در شرایط تلح مخفی  
به صفوں سود و حج ۱۵ پیوسته بودند بآ پیکا روطنپرستانه شان  
سبب شدن که شما رزیا دی از جوانان ولسوالی شولگر، راه اصولی  
سازمان و حزب را پیش گیرند.

رفیق نظرگل با این کارش بیشتر شهرت یافت و در پهلوی  
آن محبویت زاید اوصیه دار بین جوانان و مردم شولگر  
کما یعنی نمود. مبارزه، شهرت و محبویت رفیق نظرگل خشم  
پولیس امین را برانگیخت، چندین با ربرخانه وی حمله نمودند  
اما په دستگیری و موفق نگردیدند.

پولیس امین زمانیکه خانه نظرگل را به قصد دستگیری او  
میپالید و نمیتوانست او را دستگیر نماید مایوسانه پدر  
موسفید و ما در سرفیید نظرگل زیر شکنجه میگرفت و دستور میداد  
تا جای پرسشان را به آنها بگویند.

پدر و ما در زجر دیده و محنت کشیده که بر مبارزه پرسشان ایمن  
داشتند که پذیرفتند هر چه رنج، هر چه در دودشنا موتوهی  
مخیگاه پرسشان را بر ملانمیسا ختند، پولیس ناگزیر آنها را  
رها میکرد و به تاراج اموال خانه شان میپرداخت.

سه روز قبل از پیروزی قیام ظفر نمون ع جدی که به اراده  
مردم افغانستان و به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان  
نمیتوانست گرفتار خرین فرش و ظرف شان که شا مل دو تخته  
قالین و ظروف چای خوری و نان خوری بود بدستور ولسوال

وقت شولکرا زخانه رفیق نظر گل به یغما برده شد .  
نظر گل با این همه دشواری و بنا این همه تکالیف را هش را ،  
راه برادرش را و راه رفقا یش را ادامه داد و کما کان د و آن

به پیش رفت  
وقتی قیام ع جدی پیروز گردید ، کمیته ولایتی بلخ سازمان  
دموکراتیک جوانان فغانستان نظر گل را به مزار شریف  
خواست . او آمده همراه با رفیق خان اکبر عضو فعل و ایمان  
دا ربه سه ده م ج ۱۵ در اپارتمان نظام با ایاتا قیدا به کرا یه گرفت  
وبعداً زسپری نمودن مدتی در اتاق کرا یی به دستور سازمان  
همراه با رفیق خان اکبر ، که بعدها اونیزد راه حراست از  
دست آورده ای انقلاب و تحقق بخشیدن به اهداف والای حزب  
دموکراتیک خلق افغانستان در راه ارمنش رفت و جامش داد  
نوشید ( روانش شا دباد ) ، به مقر کمیته ولایتی بلخ سه ده م ج ۱۶  
آمده بجا ای کارهای سازمانی پرداخت .

در همان روزهای سرد زمستان با رانی و برفی که رفیق نظر  
گل به کمیته ولایتی بلخ سه ده م ج ۱۶ مدبا خود یک تیپ ریکاردر  
داشت و یک کمپل در روزهای سرد زمستان ، با رانهای شدید ،  
وزیدن با دهای طوفانی ، پهراهای طولانی و گزمه های دور و دراز  
در لای یک کمپل بدون شگ دشوار است ، اما و بدون اینکه  
خطی بر پیشانی بیا و رد شبهها و روزهای در لای همان کمپل نازک پهراه  
کرد ، گزمه نمود و بدون نکه بستری داشته باشد خوا بید ، آن  
کمپل برای رفیق نظر گل هم بالشت بود و هم دوشک هم لحاف  
بود و هم چپرگت . ا و در آن روزهای سرد زمستان کمپل ش را چون  
کلاشینکوفشن دوست میداشت .

رفقا که در جمع می نشستند با کمپل و شوخی می کردند . او کمپل ش  
راتاب داده زیر پا یش گذاشت می گفت :

همین دشمن و همین کلاشنکوف من .  
و همین زمستان سرد و همین کمپلمن .  
او با کلاشنکوف خود بر دشمن یورش می برد ، و با کمپل خود بر زمستان  
سرد غلبه می کرد . به این گونه هم بر دشمن سیه دل پیروز می گردید  
و هم بر سر دیز مسنا ن فایق می آمد .

رفیق نظر گل تا اواخر ۱۳۵۹ در شهر مزار به کار پیکار انقلابی  
اش ادامه داد درنتیجه همین فعلیت های ما دقانه انقلابی  
بود که این روز منده دلاور ، این سازمانی و انقلابی صادق بشه  
برکت شایستگی آزمون شده اش به عضویت کمیته ولسوالی  
شولگر سازمان دموکراتیک جوانان فغانستان تعیین گردید .  
رفتن رفیق نظر گل به شولگر بر کمیت و کیفیت سازمان اثر  
ثبت گذاشت ، او با داشتن تجربه و اندوخته های کار ، بخار  
تحکیم و گسترش صفوں سه دهی ۱۵ تجربش را در اختیار رفقتا  
قرار داد . در مدت کمی ، کمیته ولسوالی تکمیل گردید ، در تعداد د  
زیا دقریه های ولسوالی شولگر سازمانها اولیه جوانان  
تا سیس گردید ، هسته های دهقا نی سازمان دموکراتیک جوانان  
افغانستان جان گرفت و در هر قریه ، دهقا نان در صفوں سه دهی ۱۵  
بسیج گردیدند و به دفاع از انقلاب مسلح شدند .  
رفیق نظر گل را ای قدرت فوق العاده سازماندهی بود ،  
رفقا کمیته و منشی های سازمان های اولیه همیشه بخار  
گرفتن کمک نزدا و می آمدند از این پرسیدند ؟ وازا و آموزش  
میافتند .

او نه تنها سازمانها را از داخل کمیته سازماندهی می کرد بلکه  
به دور ترین قریه ها میرفت در آنجا با دهقا نان ، پیشه و رانوکس به  
کاران قریه ها صحبت های توضیحی مینمودو آنها را به امر  
دفاع از انقلاب فرا می خواند . مردم نظر گل را چون مردمک چشم



شان دوست داشتند وقتی رفیق نظرگل دریک قریه میبود  
مردم قریه دیگر با گرفتن اگاهی از آمدن نظرگل به استقبال  
او میشتابفتند، صحبت، برخور دور و شنوندگل توجه همه را جلب  
کرده بود.

رفیق نظرگل درنتیجه همین کاروفعالیت انتقلابی در ولسوالی  
شولگر عضویت پرا فتخا رحه دهخ ۱۰ را کما بی نمود. و بعد از مدتی  
به عضویت کمیته حزبی ولسوالی شولگر تعیین شد. وا ز آنجا  
به صفت کمیته حزبی ولسوالی دولت آباد مقرر شد.

از آنجا جهت تحصیل به ازبکستان شوروی فرستاده شد. بعد  
از ختم تحصیل دوباره به شولگر فرتا ما اینبا ربرا انجام  
وظایف دیگر، وظایف خطیرا منیتی، زیرا اودیگر علاوه بر  
آنکه عضوفعال حه دهخ ۱۰ بود، عضویت پرا فتخا رخدمات اطلاعات  
دولتی را کما بی کرده بود. اوبمثا به یک خا دیست پرشور  
وپرآ رمان به شولگر فرت و تا آخر عمر در آنجا باقی ماند.  
(میهن) چه نام زیبا بیست که را زه آن قا موس میهن پرستان  
را اذین بخشیده و در عقول و قلوب همه وطن دوستان جا گرفته  
است. بلی (میهن)!

محبوب است و دوست داشتنی، همچون ما در،  
وقتی انسان درگ میکند که ما در مدتی حاصل او بود و مدتی هم  
متحمل زحمات بزرگ شدن شگردیده است. او دیگر ما در را  
پرستش میکند، میهن نیز در پرورش انسان چون ما در، زحماتی  
را متتحمل میشود. وقتی میگوییم زنده با د (ما در) همزمان  
با یدگفت زنده با د (میهن) و چه پرشکوه است (میهن) را دوست  
داشت.

رفیق همزمان نظرگل شهید، میهن و ما در شر را یکسان دوست  
داشت. او فرزند ما در بود و فرزند ما دری بود که برای وطن

اولاد بدنیا آورده بود واوا ولاد وطنی بودکه سالها قبل  
انتظار آمدن چنین فرزندخود را بدنیا میکشید.

زمانیکه بر احساس وطنپرستی خا دیست با شها مت نظر گل  
شهید مکث مینما بیم، میبا بیم که او وطنش را زیاد دوست  
داشت چه رنج های را که برای وطن نکشید و چه دردهایی را که  
بخاطر وطن متحمل نشد. او وطنش را شناخته و مردم وطنش  
را در کرده بود همواره دردم مردم را احساس میکرد، همد رد  
مردم بود، یا غمهای مردم غمگار میگشت وقتی میدید  
دل مردم وطنش شا داست، شادمان میشد.

رفیق نظر گل وقتی با مردم محل سر صحبت را آغاز میکرد عادت شد  
بودکه ازوطن شروع کند، از قهرمانی ها و حمامه های مردم وطن  
در راه استقلال و آزادی وطن . از دردها والام وطن از تاریخ  
پر جلال وطن به مردم قصه میگفت و آنها را از سرگذشت تاریخی  
وطن آگاه میساخت . بعد ضرورت بوقوع پیوستن انقلاب را  
تشویح میکرد . وقتی از اولی پرسیدند چرا سو آغازه مه صحبت  
هایت وطن را قرار دهای؟ چنین جواب میداد:

هست و بود ما در خدمت وطن است و هرگ و شریان وجود مدارا  
و قلب ما برای وطن میتپدوما هرچه هستیم برای وطن هستیم  
و هرچه میکنیم برای وطن میکنیم، مردم ما هم مردم وطن دوست  
هستند با اینها با یادا زوطن گفت، ازوطنی که میراث پدران  
و نیا کانما است . وبه اینها با یادا زدوستان وطن نام برد،  
دوستانی که در لحظات دشوار زندگی به مردم مأکمل کرده اند  
از تاریخ این دوستی پایدار و برادرانه با ید قمه کرد .

او راجع به دوست بزرگ، برادر بزرگ وطن محبوب ما، اتحاد  
جماعت هیرشو روی بزرگ ساخته با مردم صحبت میکرد، کمک های  
بی غرضانه اتحاد شوروی را از ساختن پلها، شاهراه ها، ساختمن  
-۲۱-

های علمی و فرهنگی، فارمهای زرا عنی، پروژه‌های برق و صدھا و هزارها کمک برادرانه گرفته تا کمک بزرگ انترنا سیو نا لیستی که با آن وطن ما مردم ما را از چنگال امپریا لیزم نجات داده شد، تشریح میکرد.

اینرا همه مردم ما میدانند که حفیظ الله امین با چیدن توطئه شومش همزمان با کشتارهای هموطن بیگناه ما نقشه پارچه شدن میهن و تسلیم نمودن آنرا به سلطنه؛ امپریا لیزم ریخته بود، اگر ابن کمک انترنا سیونا لیستی برادران شوروی بزرگ نمیبود، اکنون خاک ما، ازما نمیبود، وطن ما همانگونه که حفیظ الله امین میخواست به دریاگاه، سیل خون مبدل میگشت چنانچه نشانه‌های آنرا هر هموطن ما به چشم سر میدید.

نظرگل هدف این کمک بیشایی به شوروی را به مردم شولگر با زبان ساده خود مردم توضیح میکرده‌هیں سبب است که در آن منطقه همه مردم ما به اهمیت دوستی افغان شوروی پی برده اند. او وقتی به تاشکند جهت تحصیل اعزام میگردید از خوشی در لباس نمی‌گنجید زیرا یکی از آرزوها دیرینه اش بود که از نزدیک سرزمین شوروی را ببیند. او در آنچنانه تنها دور شته مسلکی تحصیل و آموزش دید بلکه با تاریخ اتحاد شوروی آشنا گردید. او تاریخ حزب کمونست اتحاد شوروی را مطالعه کرده بود و در داخل اتحاد شوروی پیا مدهای مبارزه فدا کارانه و خستگی ناپذیر کمونست های آنرا دید و مطالعه کرد.

از پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی اتحاد شوروی سخت خوش آمده بوده‌میشے بعد از سفر میگفت که در اتحاد شوروی همه وصالیا و ۱۰۱ نین گام به گام عملی میگردد و دیویا دا وریشد.

که ما از خوشبخت ترین مردم روی جهان هستیم که در همانا یکی نیست  
با چنین کشور بزرگ صلح دوست قرارداریم و خوشبختی بدهیم این

خاطر که با این کشور بزرگ دوستی خلل ناپذیر داریم.

\*

\*

جلد ۳۴۹

رفیق نظر گل با دشمنان وطن همیشه آشتی ناپذیر بوده و بروز  
آنها سرخستا نه مبارزه میکرد. و چهره کثیف ضد انقلاب را بخواهی  
میشناسی خت و آن حا مه سفید انسیه دل را که زیرنا ماسلام،  
ویران گری میکنند، پسرا نهمان اجنت‌های انگلیس میدانست  
که زمانی میخواستند وطن ما را زیر سلط خود ببیاورند.

او مبارزه بر ضد اشرار، این دشمنان نا موس وطن را وظیفه  
وجودانی خود میشمرد و درین راه بی دریغ و پایمده مبارزه  
کرد. به سنگرهای نبرد رفت ورز مید، مردانه و ارز مید و بسی  
باکتا اینکه حمامه آفرید و جا ودانه شد.

په جهان ددتنگیا لwooیدا دوه کاره - یا به خوری کریا به کامرا  
نظر گل شهید قسمی که تذکر رفت با اشرا را این دشمنان نا موس  
وطن آشتی ناپذیر بود، هیچگاه نمیگذاشت کوچکترین هسته از  
باندهای ضد انقلاب در اینجا و آنجا تشکیل گردد و سربالانماید.  
او با شورو شوق در عملیات پاکسازی قراء و قصبات ولایت  
بلخ از وجود ضد انقلاب چنان مردانه و اشتراک مینمود که  
گویی آنرا بجا خریده بود. و شبها در کمین کاهای بسر برده  
ومدت‌ها در کنا ره مرموز مانش با ایمان راسخ و عزم قوی بخاطر  
از بین بردن اشرا روز میده است و در هر عملیاتی که اشتراک  
ورزیده دشمن ازا و حان بسلامت نبرده است.

رفیق نظر گل در عملیات پاک سازی دشمن نه تنها به حیث یک  
رژمنده انقلابی اشتراک میکرد، بلکه در سایر عملیات



ها به نسبت اینکه سازمانده خوب بودیمثا به بهترین معاون ویا ورقوماندا نوظیفه اجرا میکرد. در پاک سازی قریب رحمت آباد ازلوٹ اشرا ربا (۴۰) رفیق که تعداد زیاد آنرا اعضا سازمان دموکراتیک جوانان فعال نستانت تشکیل میداد، به آنطرف حرکت کردند. قبل از رفت برحمت آباد به ولسوالی شولگر فتنه دو بعداً زانکه تعدادی از اعضا سه هجده را از شولگر با خود همراه ساختند و با رهبری طرف رحمت آباد دیرگشتند. وقتی به قریه نزدیک شدند با وجود اینکه آنقدر مجهز نبودند تصمیم داخل شدن به قریه را گرفتند. رفیق نوراک بر قوماندانی عملیات را بعده داشت نظرگل و دیگر رفقا در متن قریه داخل شدند.

نظرگل که قبل اینکه بمعاونیک خود دیست صادر کمیته اشرا را کشف کرده بود رفقا را به همان طرف رهنما یی کرد. قلعه را که در آن دشمن با شرمندگی زندگی میکرد، محاصره نمودند. رفیق نظرگل از راه دیوار بربارا مبا لاشدو موضع گرفت بعداً زانکه رفقا با مهای دیگر قلعه را اشغال کردند، نظرگل بر پیه ره داردشمن حمله کردو دشمن بدون آنکه از خود مقاومت نشان دهد، تسلیم نظرگل گردید. اسلحه اش را به نظرگل داده به پا های او خم شد. با عذر وزارت تقاضا کرد مرا نکشید با شما همکاری میکنم. شریسر تسلیم شده با گرفتن چهره معصومانه بخود، جای خواب سرکرده های اشرا را به رفیق نظرگل خود دیست نشان داد که در گرفتا ری آنها خودا و نیز کمک میکرد.

چه کمکی که از ترس جان نمور است گیرد. شاید هم صادر نه بوده باشد زیرا مساله فریب دادن دشمن نیز مطرح است قوماندا نگروب و رفیق نظرگل پیش فتنه باندشدن تپ تپ پا های رفیق نظرگل خواب از چشمها سرکرده های اش را پرید، میخواستند

به عملی دست زنند، ا ما نظرگل بهایشان مجا لنداد، در آنجا  
معاون با ۲ عضو با نداسترا جت بودبا یک صدای (دست ها بـالـا)  
که ازدهن نظرگلبرآ مددیگر روح اشرا آماده تسلیم شده بود  
نظرگل به کمک رفقا یش دست های آن کثیف مردان نا مردر ا  
که به خون مردم بـیـگـنـاـهـ مـاـلـوـدـهـ بـوـدـنـدـاـ زـپـشـتـ سـرـبـسـتـهـ کـرـدـ  
وـسـلـاحـ هـایـ مـخـلـفـ الـنـوـعـ رـاـ بـاـ اـسـنـاـ دـمـوـشـقـیـ کـهـ نـشـانـهـ اـرـتـبـاطـ  
شـانـ بـاـ خـارـجـ بـوـدـهـ وـجـرـمـ شـاـنـرـاـ ثـابـتـ مـیـسـاـخـتـ،ـ بـدـسـتـ آـوـرـدـ.

در برگشت هنوزا زقیریه خارج نشده بودندکه اشرا را زآمدن  
جوانمبارزان بـیـبـاـکـ،ـ آـگـاـ هـیـ یـاـ فـتـ اـزـ ۴ـ سـمـتـ آـنـهـ رـاـ زـیـرـ آـشـ  
گـرفـتـنـدـ.

قوماندان، یک رفیق را محافظ اشرا ردستگیر شده تعیین  
نمود و خود هم را هدیگر رفقا موضع گرفت. رفیق نظرگل بـخـاطـرـ  
اینکه تو انته باشد اشرا را شکست دهد رگبـاـ رـمـلـسـلـ رـاـ آـغـازـ  
کـرـدـوبـهـ چـاـ رـطـفـیـ کـهـ صـدـایـ فـیـرـاـ زـآنـ شـنـیدـهـ مـیـشـدـشـلـیـکـ کـرـدـ.  
وبـخـاطـرـ نـاـ بـوـدـسـاـ خـتنـ دـشـمـنـ سـوـگـنـدـیـاـ دـمـیـکـرـدـ.

دشمنا زهر طرف کمین گرفته بود و خالت تعرضی را اختیا رنموده  
بود مگر جوانان دلیر ما با تاکتیک های کاملاً "دقیقی که قبله"  
از نظرگل آموخته بودند همچنان مقاومت میکردند و نظرگل  
با اعتقاد که بر عالانه بودن جنگ داشت به پیش میتا زید  
و تحت شعار رفقا به پیش گام بـهـگـاـمـ مـوـضـعـ اـشـ رـاـ جـلوـتـرـ مـیـبـرـدـ  
و این واقعیت بزرگ است که (اعتقاد به عالانه بودن جنگ  
و درک ضرورت جانبازی در راه برادران خویش رو حیه رزمندگان  
را بالا میبرد و آنرا بد تحمل مشقات با ورنکردنی و میدارد.  
دلیل این مرانت است که هر کارگریا دهقانی که تفنگ بدست میـ..  
گـیرـدـ،ـ مـیدـانـدـکـهـ بـرـایـ چـهـ مـیـجـنـگـدـوـخـونـشـ رـاـ اـزـ روـیـ شـعـورـ  
در راه پیروزی عدالت و هدف وا لایش میریزد).

رزمندگانی که درین نبرد همراه نظرگل بودند همچون نظرگل

میاندیشیدند و همه‌ای ینرا میدانستند که برای چه میجنگند.  
و این منسلم است که انساً نوقتی در عمق مساله داخل شدو حق  
را از خوددا نست هر کاری را که با یاد آن جام پهدمیر غم‌های گونه  
عواقبش آن جا ممیدهد.

از همین سبب بود که نظرگل میدانست که «جنگ علاوه بر همه چیزیک تلاش عظیم و فوقالعاده است» و بخاطر همین  
تلاش بزرگ بر دشمن بورش میبرد و همسنگران اش را بخاطر  
قلع و قمع ساختن دشمن تشویق میکرد.

شب هنوز تاریکی اش را با خودداشت و جنگ لحظه به لحظه  
شدت می‌یافته در آن شب تا رکه محض مردمی دیده میشود و دیگر  
هیچ نظرگل با چنان شها مت میجنگید کوییا صلا» در میدان  
تمرین ورزش قرارداد. اوبا همین روحیه که جنگ تلاش است  
تلاش میورزید و در همان تاریکی به همسنگرانش درس تاکتیک  
میداد تا آنها بتوانند در دفاع از خود نیز کاری بکنند.

درین نبرد رویا روی گرچه خود قوماً ندانیزد رخط اول نبرد  
میجنگید، نظرگل فکر میکردا گرقوما ندان تلف شود روحیه هما -  
وردا نسنگر ضعیف میگردد. بدین خاطرهم میجنگید هم برخلاف  
میلقوما ندان ازا و حما یت میکرد. به همین ترتیب نبرد را  
ادامه دادند. دشمن از چا رطرف آتش میکرد؛ اما رفیق نظرگل  
قسمی موضع گرفته بود که میتوانست هم از رفقاً یش دفاع نماید  
و هم بر دشمن حالت تعزیزی داشته باشد.

نبرد هر آن به ضرر جان دشمن بود، درنتیجه هوشلیکی که از طرف  
انقلابیون صورت میگیرفت اشرا ربا تلفات جانی مواجه میگردید،  
شب دیگر به پایان رسیده بود، مردم قریه در آن شب از بس مداری  
فیربا خواب و داع گفته بودند، با ظهور نشانه های صبح تک تک  
از خانه های شان میبرآمدند بعضی ها راه مسجد را میگرفتند

وبغضی راه مزرعه های شا نرا ، ا ما نبردکه پا یا نش شکست دشمن بوده ما نگونه ادا مه داشت درین وقت رفیق عبدالحمید عضو سه ده جه اکته تعدا دزیا دی ازا شرا ردون صفت رانا بودسا خته بود ، آماج گلوله قرا رگرفت چراحت برداشت . رفیق نظرگل صدا بیش را شنید خود را به اورسا نیدوقتی زخمش را بست به عبدالحمید گفت :

رفیق حمید ! دیگر برای اشرا رهم توان نه مانده ، زحمت عمیق نیست ، تشویش نکن ، رفیق حمید از حال دیگر رفقا جویا شد ، نظرگل برایش اطمینان داده موضع خود رفت و تا دم صبح جنگید ، وقتی نور آفتاب قلب تا ریک شب را درید و برا آن چیره شدیگرا شرار ، این شبراها ن و شفکرا ن هم نا بود شد د بودند زیرا آنها در شب زندگی میکنند و آفتاب و روشنی را مظہر نا بودی خود میدانند .

ساعت ۷ صبح بود که جوانا نوا نقلابیون ، اشرا ردست گیر شد ه را قوما نده حرکت دادند ، رفیق نظرگل ، رفیق عبدالحمید را بر شانه اش بالانمود و با بلند کردن صدا های هورا راه قرار گذا را در پیش گرفتند .

رفیق نظرگل در عملیات و نبردهای رویا روئنه تنها خوب میجنگید و خوب حمله میکرد بلکه خوب میاندیشید و چون افسری میاندیشید ، که گویی سالها جنگیده و مدت هزار در جنگ سپری کرده باشد .

رفیقی قصه کرد که شبی برای گرفتن امنیت سرک به گزمه برآمده بودیم درین وظیفه رفیق نظرگل رهیلدما بود ، زیرا او به مثابه یک خا دیست از آن منطقه شناخت کامل داشت . شب هنوز به پختگی نه گران شیده بود که رفیق نظرگل راه ما را از سرک برید و گروپ را مستقیما "بطرف پل مارق" رهنما یی کرد .

اودرجریا نراهیک مساله را با رفیق نوراکبرکه سمت  
قوماندانی گروپ را داشت مطرح ساخته گفت:  
اگر ما دشمن را پیدا کنیم و محلش را معلوم سازیم میتوانیم  
با همین قوه کم با لای انها حمله نماییم؟

رفیق قوماندان گفت: اگر مجبور شدیم میجنگیم.  
رفیق نظرگل حرفش را خونسردانه ادامه داد:  
درین قریه تعداد دشمن به هیچوجه از تعدادما نزیا دنیست  
اما آنها اسپ دارند. میتوانند با استفاده از اسپ خوب بجنگند  
وهم خوب فرار نمایند. پیشنهاد میکنم بجا ایگزمه با لای انها  
حمله ورشویم، قسمی که نخست برگمند اسپ ها برویم، وقتی اسپها  
را دستگیر نماییم دیگر انها مجازاً مقاومت را ندارند.

او پیشنهاد معقول کرد، همه پذیرفتند. رفیق قوماندان  
نقشه حمله برا شرار را به کمک رفیق نظرگل طرح کرد. بعد  
قوماندان و رفیق نظرگل برخانه شارحمله بودند، اشارار  
سلاح شان را گرفته بودند آنکه با لای آنها فیر کنند بطرف تبیله  
اسپها دویدند، در مقابل تبیله جوانان سرسپرده انقلاب در  
کمین نشسته بودند. درنتیجه بدون مقاومت، آن ۵ تن بی وطن  
که شبا و روزها زندگی آرام مردم را نارام میساخند  
همراه سلاح و اسپها ای شان بدست انقلابیون افتادند.

رفیق نظرگل در وقتی که مسوول خدمات اطلاعات دولتی در  
ولسوالی شولگر تعیین گردید وضع در قریه ها خوب نبود. اشارار  
در هر قریه جای گرفته بودند. شبا برخانه های مردم بیگناه  
حمله میکردند، اموال انها را به غارت میبردند و پول و -  
دارایی مردم زحمتکش شولگر را چوروچپا ول میکردند.

از قریه جنگلی گرفته تا بوینه قره، از دولت زایی گرفته  
تا کشندي وا زبوینه قلعه تا آق کوپرک مردم به شراره  
شارار گرفتار گردیده بودند، رفیق نظرگل براين مساله

می اندیشید و بخاطر جستن راه رهائی اهالی شولگرا زشرا شار  
شبها و روزها فکر میکرد مردم شریف شولگر هم پنهان  
از اشارا تک تک به او و رجوع میکردند. نظرگل درنتیجه  
اندیشیدنش برای نجات مردم و پاکسازی قریه ها ازلوٹ اشارا  
گروه بزرگی از نیروی مردم را متشكل ساخت و تحت شعار (کمک  
به مردم) در راه اس انها به طرف قریه ها سفر کرد. این سفر  
رفیق نظرگل روزها طول کشید، مردم قریه که هر آن انتظار  
آمدن چنین گروه را میکشیدند بدفاع از نظرگل برخاستند.

مخفيگاه های اشارا را افشاء نمودند، و در تخریب آنها با گروه  
کمک به مردم همکاری میکردند و دسته دسته از اشارا را به  
گروه کمکی تسليم میکردند. درین سفر رفیق نظر گل تعداً دزیا د  
اشارا را دستگیر نموده ودها میل اسلحه مختلف از نوع  
را بdest آورد. در پیشتر قریه های ولسوالی شولگرگر و  
مداعیین انقلاب تشکیل گردید، و در نتیجه کار گروپ کمک به مردم  
قریه ها بدفاع از انقلاب برخاستند و برای این بودی اشارا کمر های  
همت بسته شد.

نظر گل در پهلوی اینکه زیاد دلور، شجاع، متین و بی با ک  
بود از هشیاری کامل وزیرکی تام نیز برخوردار بود. او در-  
تمام عملیات قبل از آنکه حمله کند راه گریز اشارا را کشف  
و آنرا سد میکرد. از بس که نظرگل در قریه ها به حمامه آفرین  
وقهرمان مرد راه انقلاب مشهور شده بود و مردم این باور را حاصل  
کرده بودند که نظرگل میتواند خواسته های آنها را برآورد و بسازد  
وقت بوقت از پلانهای اشارا به او خبر میدادند و همین همکاری  
متقابل مردم که به ابتکار نظرگل تاء مین گردیده بود، سایر  
پلانهای اشارا قبل از آغاز در نظرفه خنثی میگردید.

در روز اول یکی از عیید ها نماینده کمیته حزبی ولایتی بلخ  
بخاطر ادائی نماز عید و عید مبارکی با مردم به شولگر رفت وقتی

مردم در مسجد جمع شدند نظرگل با گرفتن اطلاعی از یک موسفید بدون آنکه سروصدای بلند کند، و بخاطراینکه نماز عید اخلال نگردد تنها خودش بر بام مسجد بالا شد و با اسلحه اش موضع گرفت. بعد از ادادی نما ز حینیکه مردم برای عید مبارکی گفتند بطرف بازار میرفتند اشاره بر آنها حمله آورد اما بی خبر از آنکه نظرگل در نقطه حاکم با کشف قبلی پلان شوم آنها، موضع گرفته بود، پیش از آنکه مردم به تشویش بیافتد واژهم جدا گردند نظرگل با ضربات پیغم مسلسلش، آن تنہ گنده‌هایی از جانیان را که میخواستند عید خوش مردم را به ماتم مبدل سازند، از بین برد و ماتمی را که به دیگران رواداشته بودند، مهمن خودشان ساخت مردم دیدند که اشاره بجز چند فیر محدود، در آن واحد از باد رآمدند و با چند ضربه ناگهانی که از بام خانه خدا بر آنها صورت گرفت نقش زمین شدند، حیران نمادند، وقتی به جسد ها نزدیک شدند دیدند همان دزدان و رهنانی اندکه مدت‌ها آرا مش زندگی را ز مردم گرفته بودند.

موسفیدی کنار دیوار مسجد نزدیک شده گفت: مردم عید دیگر تان مبارک، حالا دیگر زندگی آرام تان دوباره آغاز می‌باد، آن جانیان و دزدانیکه آرامی را از مادر گرفته بودند نا بود شدند، درین وقت نظر گل بر بام مسجد در حالیکه اسلحه اش را بلند کرده بود و شادمانه میخندید، صدا کرد:

(عید همه مبارک)

چشمها همه بطرف با مسجد دوخته شد، همه اورا دیدند، او هم خودش هست، نظرگل مدیر خا د.

موسفیدی در حالیکه اشک شا دی بر چشما نش نقش بسته بود با خود میگفت: زنده با شه جوانای خا د. راستی اگه ای نمیبود حال ما زار بود. موسفیدی که (عید دیگر را) برای مردم تبریک

گفته بود: از نظر گل چیزی نگفت روی پدرش را بوسید و بسر او رحمت نگفت که چنین پسری را تربیه کرده است و نظر گل هنوز بربگان مسجد بود که پدرش غرق بوسه های مردم گردید، اما پدر بزرگوار در حالیکه به تبریکات و شادباشی مردم صمیمانه جواب میداد، چنین میگفت:

برای سازمانش تبریکی بدھید و برای حزب شن، به خدمات اطلاعات دولتی تبریک بگوئید اورا من تربیه نکرد هم ام اور اسازمانش تربیه کرد <sup>۱۶</sup> اورا حزب شن تربیه کرده، اورا خدمات اطلاعات دولتی تربیه کرده است اور حزب قهرمان خودپرورش یا فته و این مردانگی، دلاوری و شجاعت و مردم دوستی را نظر گل در مدرسه، حزب یعنی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان فراگرفته است و در خدمات اطلاعات دولتی.

مردم با یکمدا میگفتند:

درود بر حزب نظر گل!

درود بر پندر و ما در نظر گل!

ودرود بر خدمات اطلاعات دولتی که چنین قهرمان را در دامن خودپرورش داده و در خدمت مردم می‌کارد. نظر گل در اوج — احساسات مردم از با مسجد پائین آمد: حاضرین میکوشیدند، به اونزدیک شوند، روی اورا ببوسند و عیدرا برایش مبارکباد بگویند که این کارا کردند.

باندی از دشمنان مردم، وطن و انقلاب در قراء کشندی، زارع و اموخ لانه کرده بودند، نظر گل در راه سگروپی از جوانان عفو سهده جهاد همراه با رفقای حزبی و قوای اسلح بخارط پاکسازی آن سه قریه عزم رفتند به قریه کشندی نمود. بعد از آنکه به یاری مردم کشندی آن قریه را زیر دزدان و جانیان نجات دادند، برای ازبین بردن اشاره د رقریه های زارع و امرخ پلان ماختند. راه گریز اشاره را از چند طرف بسته و به جنگ

رویا روی با آنها پرداختند. درین جنگ رفیق فضل احمد  
ولسوال که بعدها همزمان با رفیق نظرگل جام شهادت را -  
مینوشدهم اشتراک داشت. بعد از برخورد دوروزه، اشاره  
تلفات زیادی را متحمل شدند، جوانان انقلابی ما برقرار  
زارع و امرخ مسلط گردیدند. وقتی نظرگل معروف تلاشی خانه  
بود بر فضل احمد اتش صورت گرفت. نظرگل وبرا در کوچکش پس  
از اینکه فضل احمد را به خیمه انتقال دادند دوباره وظیفه  
شان را تعقیب نمودند. نظرگل در هر خانه که میرفت پیش از آنکه  
به تلاشی بپردازد با خانواده صحبت میکرد، اهداف حزب  
وانقلاب را توضیح مینمود، بر بسیاری خانواده ها محبت نظرگل  
اشر میگذاشت و با پذیرفتن حرفهای او با وی همکاری میکردند.

نظرگل بیش از همه رفقا درین عملیات مردمی و سلاح بدبست  
آورد. به همکاری و همیاری بیدریغ عردم اشاره مخفی شده  
را از زیر زمینی ها کشیده و دستگیر نمود.

ولی با آن هم چون مناطق کشندی، زارع و امرخ قرار  
کوهستانی است عده از اشاره فرار کرده و بر قله های کوه جا  
بجا شده بودند که حین برگشت رفقا را در حالی به محاصره --  
گرفتند که دیگر مهمات شان را به تما می بود.

آن روز با رانمیباشد. زمین ترشده بود فضل احمد مجروح  
نظرگل را نزد خود خواسته برا یش گفت: (مادر حالتی قرار -  
داریم که امکان دارد دشمن ما را دستگیر نماید. زیرا مهمات  
ما تمام گردیده است تقاضا دارم حینیکه دستگیر مشویم یک فیروز  
مردمی را برای من نگه داریم زیرا من با شمارفته نمیتوانم  
اما نمیخواهم دستم به دست دشمن بیافتد).

حرفهای فضل احمد، قهر نظرگل را برانگیخت و با خشم گفت:  
(رفیق فضل احمد غم مخوار گریک مردمی هم داشته باشیم اشاره  
توان پیروز شدن را بر ماندار نمایم).

نظرگل بخاطر اکمال و فقا در جستجوی چاره شد در نتیجه  
تو انشت پنج ساعت پیش از حمله عمومی اشاره برقرارگاه  
آنها، قوه مدافع انقلاب را اکمال نماید. دشمن بی خبرا زاینکه  
سُرسپردگان انقلاب اکمال گردیده اند، حمله را سازمان داد.  
رفیق نظرگل پیشنهاد کرده بودکه جنگ باشد مقابلوی صورت  
گیرد و در راهیکه اشاره بر ما حمله میکنند کمین گرفته شود.

نیم ساعت قبل از حمله، اشاره رفیق نظرگل رفقا را در موضع  
ها جا بجا کرد و سمت فیروزه را تعیین نمود. لحظه بعد  
برخورد آغاز گردید گوئی رعدی بود در زمین که اشاره را در -  
خود پیچاند، سوختا ند، دود ساخت و پرها باشد کرد. لحظه بعد  
نه از اشاره اخباری بودونه از مقاومت و نه از پلان آنها همگی نقش  
زمین گردیده و همراه با آرمانهای شان به گودال تاریخ سپرده  
شدند.

رفیق نظرگل با چندتن دیگر از رفقا مردم قریه ها را بمه  
میتنگ بزرگی دعوت کرد. مردم که همه احساس آرامش میکردند  
با احساس خوشی در محل جمع گردیده و بر مرگ و نابودی اشاره  
جشنی برپا کردند.

نظرگل پیرا مون ایجاد کمیته های حزبی و سهدهجها و ایجاد  
گروه های مدافعان انقلاب با مردم صحبت های توضیحی نمود. رفیق  
نوراکبر مسؤول عمومی قوانین شهادت برادرش (خان اکبر)  
که قبلاً از اونا م برده شده است به شهر مزار آمد نظرگل در هما  
نجا مانده در مدت یک هفته در هرسه قریه ذکر شده، کمیته های  
حزبی را فعال ساخت با جذب ۸۰ تن جوان به صفوف سهدهجها -  
همه های سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان را تاسیس  
نمود. با انجام این وظایف، کار رفیق نظرگل خاتمه نیافت  
انقلاب و اهداف انقلاب را در رگ و ریشه مردم تزریق کرد و در  
نتیجه با عضویت ۲۰۰ نفر دهقا ن زفیره کشیدی، زارع و امرخ



یک گروه نیرو منددفاع ازا نقلاب را ایجا دنمود که آنها خودشان به اتفاق هم (گلیم جمع) دهقا نرا بحیث قوماندان - انتخاب نمودند. در پایان کارفضل احمد بحیث علاقه‌را نجا تعین ورفیق نظرگل با دسته، از رفقای دیگر به مرکز و لسوالی آمد.

فدا کاری، از خودگذری و حماسه آفرینی دلاورانی چون نظرگل حکیمی نهضت دلها و جانها می‌نمود را مشتعل می‌کند. سرمشق و نمونه، رفتار آنها، مربی نسلهاست. نسلهاشی که پرچم آرمان آنها را برافراشته نگه میدارد و به راه آنها با گرفتن الها مازپیکار می‌باشد و عمل انقلابی آنها، استوار قدم می‌نمهد. این رزم آوران، دلیر مردان و شیران سنگر نبردا نقلابی بخاطر وشن ساختن خانه‌های امیدوار زواز سوزاند ن شمع وجود خودهم دریغ نورزنند.

جسارت و شهامت این میهن پرستا نسرخست، عجز و خفت‌ها را از بین میبردو مردم را بجانب تلاش و پورش بر ضد دژستمکاران سوق میدهند.

... ورفیق نظرگل یکی از شمار آنانی بود که در لسوالی شولگر مردم را به دفاع ازا نقلاب سوق داده آنها را در مردفاع از دست آوردهای انقلاب بسیج نمود.

حمسه‌های رفیق نظرگل چه حمسه‌های تذکریا فته و چه ناتذکر، حمسه‌های اندکه تمام انقلاب ازا آن بهره گرفته است. حمسه‌های، حمسه‌آفرین مردمی، رفیق نظرگل، برای مردمی آفریده شده که خود نظرگل از میان آنها برخاسته، در میان آنها بزرگ شده و برای آنها زندگی کرده است و برای مردمی بود که نظرگل آنها را از دلو جان دوست میداشت.

افتخار بر چنین قهرمان و درود به چنین مبارز سرپرده را هجتب و راه انقلاب که هیچ‌گاهی ازا تش غم و دشواری نمای

هرا سیده و با نیرومندی برآن یورش برده است  
دلاوری و مردانگی ، متناسب‌با یمردی یکی از صفات رفیق  
نظرگل بود ، او هر وقت و هرجائی بدون آنکه پروایی از خیل  
مخالفان کج اندیش بدل راه دهد به نشر اندیشه های  
ح.د.خ.ا. توضیح اهداف والای انقلاب میپرداخت . او بابلور به  
را هش اندوخته های ازآمoxته های خود را در راه حزب به  
عملکرد گذاشت بود و در پرتوچراغ داشت . سیاسی ، بر ضد ظلمت  
طلبان شب گرا مبارزه بی امان را در پیش داشت . به همین  
ترتیب صدای دلاوری رفیق نظرگل در هر خانواده ، ولسوالی  
شولگر طنین افگن بوده همه مردم از کارنامه ها ، شجاعت  
و دلیری رفیق نظرگل خبر بودندوازینکه چندین بار در نبرد  
ها رویاً روی برده شنا ن پیروز آمده بود ، آنها نیز اورا -  
دلاور مرد بیباک میگفتند وازا و سخت میترسیدند ، زیرا هیچ  
سنگری نبود که نظرگل در آن اشتراک میکرد و دشمن جان به  
سلامت میبرد . او بخاطر بسر رسانیدن تعهد انقلابی اش در برابر  
حزب و مردم و انقلاب از هیچ نوع سعی در بیغ نمیورزید بی هراس  
برده شمن حمله میبرد و با تاروما رساختن آنها نیروی خود را در  
وجود انقلاب می جست و با آن در می یافت که حزب به مانیر و -  
داده و انقلاب برقوت ما افزوده است زیرا میدانست راه حزب  
راه حق است و راه انقلاب راه رهائی انسان زحمتکش ، رفتن  
در این راه فرزانگی است و مردن درین راه جاودانگی . او با  
فروزانگی درین راه قدم میگذاشت و چنان استوارگام برمیدا -  
شت انگار میدانست جاودانگی را نصیب میگردد .

روزی اشاره ای از اینها نبود و لسوالی شولگر حمله بودند و با  
انواع سلاحها ولسوالی را آماج گلوله قرار دادند در لود -  
سپیکر به نظرگل صدای میکردند که تسليم شود و رنه زندگی اش در  
خطراست .

نظرگل در پهلوی اینکه دیگر همسنگران خود را به مقاومت  
تشویق میکرد به دشمن چنین میگفت:  
صدای کثیف شما نمیتواند، صدای انقلاب را در گلوی من  
خده بسازد، ما ۱۴ کربمیریم هم، از نعش ما صدای پیروزی انقلاب  
طنین میافگند، حالا دیگر تاکه هستیم میجنگیم اگر مردمی  
ما خلاص شود با قنداق تفنگ برپوزتان میکوییم، اگر آن هم  
نمایند (سنگ هست) همراه سنگ میجنگیم، اگر سنگ هم نمایند  
با مشت در برابر تان قرار داریم مشت های ما پولادیں است  
و پیکرهای شما پوسیده ... و در اخیر اگر هم مردیم، آرمانی  
نخواهیم داشت جز پیروزی نهائی انقلاب، که آنرا دیگر فرقاً  
ما بسر میرسانند.

اشاره دیدکه اوروحیه تسلیم پذیری ندازد، شدت بارا ن  
مرمی را اوج دادند که پا آن دهها تن از ضد انقلاب آماج  
گلوله های انقلابیون گردیدند. و نقش زمین شدن سوکرده، اشاره  
که دید تلفات زیادی را متحمل گردیده، نیمی از دزدان را برای  
حمله بر قریه فرستاد، دستور داد تا ما در نظرگل را دستگیر  
کرده بیا ورن و قتی ما در مهربان اورا حاضر ساختند حس تسلیم  
طلبی در وجود سرکرده، باند ضد انقلاب بجوش آمده، صدا کرد:  
نظرگل اگر تسلیم شوی ما درت را میکشم.  
وقتی نظرگل قهرمان دیدما در ش در پای سنگ پسرا یستاده است  
اما بی هراس از مرگ . نیروگرفته بر پاها بیش استوار استاد.  
« ت نقش پای گرم روان، پیش راه ما  
دارد چرا غی، این ره تاریک سرکنیم  
از دودمان شعله بگیریم همتی  
پرواز تا به اوج فلک چون شرکنیم  
هر چند ره روان سخنورا ه گفته اند  
ما طی کنیم راه و سخن مختصر کنیم

با دمرا د، زود، نفس گیر میشود  
دا من گره به تا من موج خطر کنیم «  
وراستی هم او همتی بودا زدودما نکوره ۲۰۶ تشكه با دیدن ما در  
به اشاره خطاب کرده گفت :  
من حزبم را چون ما درم دوست دارم، من به حزبم و به  
ما درم تعهد سپرده ام که به خاطر آرمان پاک شان تا پای  
جان در زمرة راد مردان ح.د.خ.ا میوزم.  
وبعد به ما درش خطاب کرد :

ما در مهربان !  
برای اشاره، این دزدان وجانیا سرتسلیم فرود نیا وری،  
من تسلیم نمیشوم. توهم تسلیم نشوی. ما پیروز میشویم و دزدان  
آدمکش را از بین میبریم.

ضد انقلاب به خشم آمده و با فیرتوب بی پس لگد بدنه، از-  
قلعه را تخریب نمود. این زمانیست که رفیق نظرگل تنها -  
ما نده و همسنگرانش شهید شده اند و کلاشنکوفیش هم مردمی تما م  
کرده است. تفنگچه میکارو فرش را به پای خودبسته بود، به خاطر  
عملی ساختن نقشه، بعدی که اگر احیانا " دستگیر شود سرکرده  
های اشاره را توسط آن از بین ببرد.

وقتی بدنه، دیوار می‌غلطد رفیق نظرگل سوزنک کلاشنکوف  
را ویران ساخته به پای سنگر نزدا شرار میندا زدومیکویدیبا ئید  
من تسلیم هستم ۱۵۶ تن از ضد انقلاب دیوانه و ارجحت دستگیری  
نظرگل میدوند وقتی داخل حوالی میشوند نظرگل ما شیندار (ار  
دی، پی) را آمده، فیروس اخته و با یک رگباره پا نزده تن  
شا نرا بخاک میندازد و از بین میبرد.

جنگ دوباره میان رزمnde یلی از سنگر انقلاب و پیکر پو-  
سیده های از لاشخوران امیریا لیزموا رتجاع در میگیرد. ما در  
نظرگل همچنان ایستاده است و نظاره میکند، پرسش چگونه

میجنگد ، آیا دستگیر میگرددو یا شهید میشود؟ هنوز سرنوشت معلوم نیست

ضد انقلاب با زهم با توب فیرکرده و بدنه دیگری از قلعه را تخریب میکندما درمی بیندکه هرفیر پرسش بمrg چندتن از ضد انقلاب بدرفه میشود، رگبار مرمی فضای ولسوالی اداره میچیده استه دود آتش از سقف های خانه های قلعه ولسوالی به بالا میرود و گرد دیوارهای ولسوالی سد دیداشار میشود، فیر های کی پی دیگر نعره میکشدند و غریبو برپا میکند. در بین همین صداها و شوروهیجا ن ترس آور صدای نظرگل شنیده میشد که میگفت:

زنده باد حزب دموکراتیک خلق افغانستان!  
مرگ بر اشرار!

خلاصه اینگمه هرسو میدیدی لاشی از اشار افتیده که نظر گل سرنوشت را معلوم ساخته بود. دهها تن از صف سیاه ضد - انقلاب در داد مرگ غلطیده بودند و دیگر ماشیندار (ار، دی، پی) نظرگل نسبت به نداشتن مرمی ما بیوسانه خا موش گردیده بود. او با استفاده از وقت پیش از دستگیر شدن، ماشیندارش را بخارط آنکه مورد استفاده اشار اقرار قرار نگیردویران ساخت و همان بودکه بعد از مقاومت زیاد رفیق قهرمان ما بدست دشمنان میافتد.

ضد انقلاب دستان نظرگل را از پشت بسته کردند، ما در ش را در همانجا گذاشتند و را حرکت دادند. ما در دیگر میکریست برسرنوشت پرسش ، اما مردانه، ما در دلسوز، میخندید؛ بسی هراس و بی باک از چگونگی سرنوشت گنگ ما در بخانه برگشت و پرسش راهی راه سرنوشتی گردیدکه هرگز برآن نصیاندیشید.

ضد انقلاب از دردوسوز دهها کشته شده، خود نظرگل را به

لت و کوب گرفت که در جویا ن آن شفندگه از پایش غلتید و به  
دست اش را رفتید و در هاشگا هفدا نقلاب نیزبه داد فرما نروا  
یا ن غارتگر و شبراها ن میرسید. فدا نقلاب نظر گل را مدت  
دوروز با خود نگهداشت به امیدا ینکه او زرا هی که برگزیده  
بر گردد. و برا عمال انسانی خود اظهرا نهاد متکنده، اما  
نمیدانستندکه:

»جانها زان،

مرگ را چنان میجویند  
که شاعرقافیه را  
بیمار محت را  
محبوس رها بی را  
کودکان آدینه را «

واوکه مرگش را غیرمنتظره نمیدانست بلبورمه راه برگزیده  
اش سرتسلیم فروجنیا وردو لحظه هم برای خود وقت این نرا  
ندا دکه بخاغر زنده ماندنش بیان ندیدند.

از همین رو قبل از آن بختن او به دارخواستند توسط مادرش  
اورا تسلیم نمایند و ما دروش را جهت تماشای شهادت پسر آورده  
بودند، تا باشد او قبل از مرگ بخاطر ما درش از راهش برگردد.  
چگوارا نوشته است:

«انقلاب در آن تلاشی که بایانش مرگ است، مانند شمعی خود  
را میسوزاند.

فدا کاری او بهای آن آزادی است که بربای میدارد.»  
شهادت در نبود وایستادگی درایمان نه تنها اعتماد توده هارا  
برانقلابی قوی میسازد بلکه دشمن را نیزبه احترام و امیدارد  
چنانچه شهادت و جانها زی رفیق نظر گل در راه سعادت و رها بی  
توده ها دشمن را به حرمت و ادانتگرچه اورا اعدا مکردندا ما  
نتوانستند در برابر این حرمتی بکنند. اوهیشه بدنها لدردهای

جا معد میرفت . قلبی که درا و میتپیدبرا ای آرزوی . بزرگ بود .  
روح او بطرف افتخارها بزرگ پرمیکشاد . او میخواست مردمش  
را از شر ، شراندازان رها سازد و آنچه را وعده کرده بودجا منه  
عمل میداد . او مردی بود در حدا علای صفا و پا کیزگی روحی .  
اشرا رنظرگر را محض ازلحاظ جسمی از پا در آوردندما نتوانستند  
بر روح غلبه ناپذیر او و به اینمانوا عتقا در اسخ او پیروز  
گردند .

او با سریلنگی و افتخار تا پای چوبه دارفت و نشان داد که  
جان خود را برای بقای وطن ، برای بقای حزب ، برای بقای انقلاب  
برای پیشرفت و ترقی و برای انسان وطن فدا میکند .  
نا مأوکه بخاطر حزب و به خاطر مردم ما جان داده است ،  
در تاریخ میهن ما جا و بدخواهد بود .

مبارزه او یک مبارزه حق طلبانه و مرگ او یک شرافتمندانه  
بوده است .

او در راه عالیترین و انسانی ترین رامان بشری یعنی آرمان  
سعادت و خوشبختی هموطنان خودجا نسپرد و چون دیگر شهیدان  
حزب ما با ایثار خون خویش و فاداری خود را به میهن و مردم  
رنجدیده آن و علاقه خلل ناپذیر خود را به حزبی که بهترین  
ستنهای انقلابی مردم را در خود جمع کرده است ، نشان داد .

زیرا او هست و بودش را در سعادت و آرامی مردم میدید ، همیشه  
با مردم بود و در خدمت مردم . در آنوقته دشمنان با شانه  
ها خسته و پیکر های مجروح و روحیه ما یوس در ولسوالی شولگر  
مردم را اذیت میکردند ، نظرگل چون ستاره دار ولسوالی شولگر  
در خشید و با نور خود که از سوختن جان نسانی پر غرور و زندگی  
دوست میهن پرست ، شیفته ای آزادی و خدمتگذا مردم شعله  
میگرفت هم چهره ای کویه و جنا بیکار دشمن و هم افق روشن آینده  
را نشان داد . او پرچم مبارزه را با زهم برافراشت نگهداشت

بطوریکه دوست و دشمن ببینند و تصدیق کنندکه این پرچم  
در آینده هم هرگز فروخته نخواهد آمد.

اوجز سعادت و خوشبختی مردم افغانستان هیچ سودا و هیچ  
آرزویی در سرنداشت و در راه همین ارمان و عقیده اش شهید  
شد. زمانیکه به چوبه اعدام بسته میشدبه حزب خود درود می  
فرستاد.

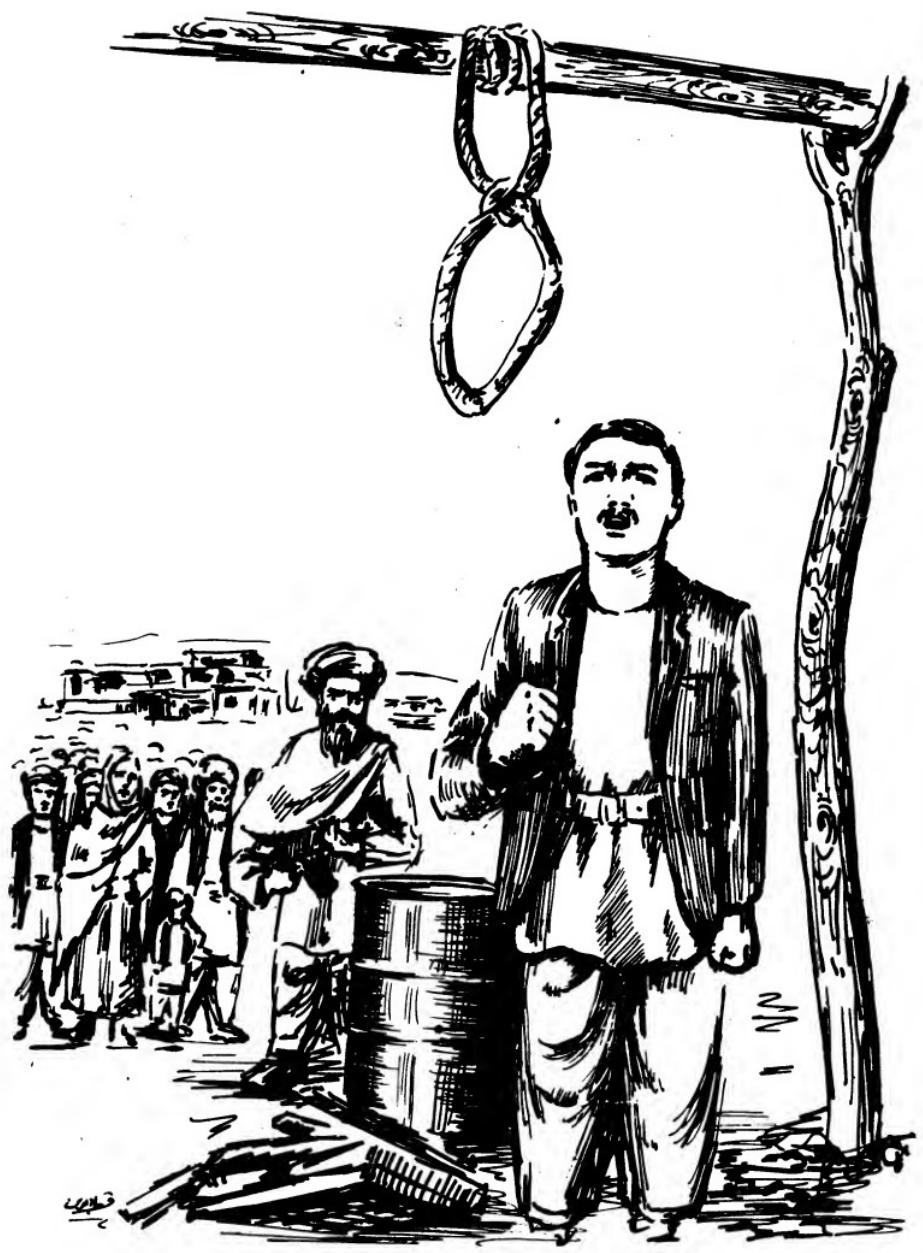
«در دور نج تازیانه چند روزی بیش نیست.  
رازدا رخلاق اگر باشی همیشه زنده ای»

روزیکه اورابه طرف چوبه دار میبودند یکی از سردسته  
های اشرا را زاخواهش کرده گفت: بگو حق با شما نیست، بگو  
که من اشتباه کرده ام که راه حزب را برگزیده ام.

نظر گل خنده کرده گفت: من هرگز اشتباه نکرده ام. من بر شما  
نفرین میفرستم بر شما قصا با ن وقا تلان انسان های بیگناه  
من یک حزبی هستم، حزبی وفا دار به ارمانهای حزب خود حزبی که  
در آن پروردگاری شده است.

ضد انقلاب خشما گین شده امر میکنندکه اعدام مش کنند، دوتن  
از ضد انقلاب نزدیک میشوند تا اورابه دارا لاتکنند، سیلی گرمی  
را بروی یک تن آن وارد ساخته میگوید تا میگذا رم دستان کثیف  
تان به وجود من تماس کند، نظر گل در محضر صدها تن از اهالی  
شولگرکه بزور بر چه از طرف ضد انقلاب گرد هم آمده بودند در محضر  
ما در شر بر صندوق چوبی ایکه در پای دارا زطرف اشرا رگذاشت  
شده بود بالا شد. صندوق نتوانست زیر پای نظر گل تا ب بیا ور د  
صندوق همزمان با با لاشدن نظر گل میشکند.

نظر گل با شکستن صندوق میخندد و بعد میگوید:  
این صندوق چون پیکرها را پوشیده است. این نمیتواند  
تاب مقاومت مردان انقلابی را داشته باشد. وانگا هبیلسری  
را میا ورند، نظر گل بر بیلری میایستد و صحبت مختصری مینما ید



و بعد ا شرا ر در حضور ما در مهربا نش حلقه‌ی دار را به گرد ن او می‌آ ویزند.

ضد ا نقلاب بیلر را ا ز زیر پا یش دور میسا زدوا و با صدای زنده با دحزب، زنده با دانقلاب به دار آ ویزان میگردد. ماد رش میگیرید و مردم برشها مت، دلیری، مردانگی و شبات ا ود ر و د میفرستند.

سرا نجا م رفیق نظر گل خا دیست دلاور، رزم‌منده و انقلابی را استین حزبی صدیق در دفاع از میهن انقلابی اش از پا در آ مدوار ما ن بزرگی که همزمان شوریده خلق و شهید مردم در سراسر زندگی ساسی و پژوهش برای ما روساختن آن میکوشید سرانجام بر مزا رش به گل نشست و خودش برای وطن و برای حزب شجاعان استوا رفت که همیشه به دیگر همزمان خود میگفت:

استواربا شیدورا هشیدان را ادا مه دهید.

درقا موس ا انقلابیون واژه‌ی (شهید) و شها دت زیا دمشهود است. هرگاه ذهن ما نرا بکاراندازیم و بروازه‌های (شهیدان انقلابی) مکث تما بیم نا مها ازیا دی ازا انقلابیون را میا بیم که در کشور های مختلف مبارزه کرده‌اند، اما مشابه مبارزه کرده‌اند، در کشورهای مختلف زیسته اند اما مشابه زیسته اند و در کشورهای مختلف مرده اند اما مشابه به هم مرده‌اند. عده‌ی برای بمنان آوردن انقلاب و عده‌ی برای دفاع ازا انقلاب سربکف رزمیده وجاء و دانگی را نصیب گردیده اند و تا آخرین رمق حیات غرور شان را حفظ نموده و نه تنها به دشمن سرتسلیم فرودنیا ورده اند بلکه آنرا به شکستهای ابدی نیز محکوم نموده‌اند.

یکی از آنها هنگامیکه به چوبه اعدا مبسته میشدرپا سخ دژ خیما ن که ازوی پرسیدند ایا از راهی که در پیش داشته است پشیما ن نیست؟ گفت:

«من کا رگری هستم که بسی ایا زوان خودنا ن میخورم و بسیار

خوشالم که خون من در راه آزادی طبقه کارگریخته میشود») قهرمان عن دیگر در هنگام مرگ چنین گفت:

«با دلی شا دوپرا میدگلوله ها را در دل خود جای خواهیم داد و تا آخرین لحظه یکه گلوله ها قلبم را خواهد شکافت، افتخار پیوستگی ام را به خلق، چون پتک سنگین بر مغز دشمنان میکوبم»

از یک قهرمان دیگر چنین میخوانیم:  
«از همه آنها یکه دوست شان میداشتم، از ملت عزیزم که برای او تیرباران میشوم خدا حافظی میکنم .... من بیگناه کشته میشوم، گناه اینست که بخاطر ملت و میهنهم کار میکردم». نظر گل نیز چون این قهرمان از مرگ نهرا سیدوتا دم مرگ به مردمش به حزب و به وطنش وفا دارم اند. اولحظه قبل از شهید شدنش چنین گفت:

من به این میباشم که عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان هستم.

جانم، استخوانم، خونم، گوشتم، پوستم و همه تاروپ و وجودم این راه را، راه مقدس شناخته است اکنور در راه این حزب میمیرم هنوز تمام سلول های بدن من و تمام مذرات وجودم از عشق مردم و از عشق میهنهم میتپدم من جز سعادت و خوشبختی مردم خوده هیچ سودا و آرزوی در سرنداشتم و اکنون که میمیرم هم ندارم. این مرگ شرا فتمند است.

ودرو اپسین لحظات زندگیش چنین گفت: «من از مرگ خود متأسف نیستم زندگی ما در برابر آزادی واستقلال میهن و پیروزی اهداف انقلاب هیچ ارزش ندارد. اگر امروز یک نظر گل کشته میشود، ها هزا رنظر گل دیگر زنده است که راه نظر گل شهید شان را ادا مه میدهدند.»

«من بر خود میباشم که امروز بخاطر ارمانتی کشته میشوم که خودم آنرا در وجود خود رویا نده بودم و نهال پر شمر این ارما نمقدس

را با آب شفاف و پاک به پا کیزه‌گی با ران، عقیده و اندیشه  
ام آب میدادم و امیدشمرش را در خود میپرورا بندم . . .  
و گفته بود:

فقط یک راه دارم  
راه تمام ملتمن.  
نایود کردن دشمن.

او جان خود را در راه ارما نخویش جانانه فدا کردو به ماد رس  
زندگی آموخت. زندگی و خاطره تا بنای نظرگل در مبارزه  
با طارآزادی واستقلال ملی را هنما خوبی است برای هرجوا ن  
مبارزکشور ما، نهالی داکه نظرگل با خون خود آبیاری نموده  
حتما " با رورخوا هدشدو آرمانیکه این را دمرو خود را برای آن  
فدا کرد مسلما " که تحقق می یابد.

(روانش شادباد)

باداشت :

- (۱) آخرين قسمت شعرله تا ن لوئىشا عرويتنام است .  
(۲) فريدمزدك ، شوريكه خنجراست صفحه (۴۶)

قصه های عاشقان آغازکن  
قصه های عاشقان جاو دا ن  
بی محبت زردوزا روبنده است  
آفتاب کشور بالنده گیست  
عشق طوفان دل دریا ب ماست  
غیر عشق هرجا شوی پستی بود  
عشق آهنگ لبان کبریا است  
عشق آمدنا ز جانا را خرید  
دخت خورشید چون دریا ن بود  
ای که گویی دل بودا آب و گل  
هرگ خونش فروزان اختراست  
هر کجا دل بود آنجا جای ماست  
مرد جنگ و غیرت و پیکار گیست  
کور خونینیش چرا غان میکنم

اينفس آهنگ الفت سازکن  
با زگوبا عاشقا نا ز عاشقا  
عاشقانی کز محبت زنده است  
عشق میدانی شراب زندگیست  
عشق آ را مدلبیتا ب ماست  
عشق درس مكتب هستی بود  
عشق مینا خستا نخدا است  
عشق آ مدگوش مستا ندا کشید  
عشق هرجا بی که نورافشا ن بود  
عشق هرگز برنتا بد جز بدل  
زا نکه دل را آسمان گلگون است  
دل به را نظرافت های ما است  
تا بدا نی عاشقدلدا رکیست  
قصه زا ن مردمیدان میکنم

\*  
یک شبی دیوانه ترا ز خشم گیو  
یک شبی همفطرون شب طینتان  
یک شبی کزیا دا ن لبها خجل  
یک شبی همنگ چشمان ختن  
کاندر آن جو بی نبینید نگ شیر  
چهره ها بیرنگ ولب ها بی نوا  
بر سر هم با مدیوی جا گزین  
خون پاک عاشقان را سرکشند  
تاب کیردنیش های گزدمی  
دفترتا ریخ ما ننگین شود  
وزملکهم بگذردنا سوتیان  
عقده های خون گسازان واشود

\*  
یک شبی تا ریکترا ز قلب دیو  
یک شبی نورمه واختران  
یک شبی سوگوندن پا کی بدل  
یک شبی چون زلف خوبان پرسکن  
آسمان ز تیره گی افزوده قیر  
کوچه ها خا موشو هستی در خفا  
پشت هر دیوا را بزدید رکمین  
تا کجا دست پلیدی بر کشند  
سرکشند آن خون پاک مرده  
کامبا دار انشا ن شیرین شود  
وز سرا ید قدرت طاغومیسان  
خلجت آبا دکهن بر پا شود

از تفنگ واکنش بنمودشمار  
 یا دگار غیرت آبای مَا  
 زان برآید کا مشوم دیوکا ن  
 پاسدا رکشورنا موس و ننگ  
 صبحگاهان گنای انقلاب  
 در دل سربورکفا نهمجو عقاب  
 رفته از خویش و نمانده همچو مو  
 روزها جنگیده با دیوونهنگ  
 چون سیا و وشنجنگ با افرسیا ب  
 داستان هردم بمنگی درگذا ر  
 پنج کوپنجمد کجا یکسرستم  
 با غ غیرت را دلارا بلبلی  
 با رهستی در مزارانداخته  
 مشق هستی کرده در دامان باز  
 برده از دخیلیما نهودم عذاب  
 تندر سوزنده بر دیوان شده  
 در وطن آید نظر گلگل نشان  
 نا مبا ید مردانی کی و کس  
 چون شهاب افتاده در پیکا ریود  
 کلبه ها را شعله ورمیسا ختنگ  
 میدوا ندزه ره شیر و پلتنگ  
 غرق خون گشتند چون مردان مرد  
 رفتگان خا موش و آتش در میان  
 سرهمیتا بید بروتاج سپهر  
 شاخه ها ئىنسترن بیجا ن شدند  
 قلب دیوا ن را سوا سرشا دکرد  
 مرده ها ی دشمنان هرسو گرفت  
 ضرب مشت مردمیدا خورده بود

توب های بس لگدان در کنار  
 "شولگر" این شهرت زیبا ای ما  
 تا بخار ک تیره گردد هم عنان  
 آن طرف ترقلعه شیران جنگ  
 در دل شب تکیه گاه آفتاب  
 غرق هریا سکوت و اظطراب  
 باره هایش از دمتیر عدو  
 در میا نش چند شیر تیز چنگ  
 نی غم آبی و نی خورد و نه خواب  
 دشمن دیوا نه با صدا متیاز  
 سیلد من بی حساب و دست کم  
 در میا ن دوستا نما حبدلی  
 نخلنا زی کر قدیم بر خاسته  
 درس مستی برده از آغوش ناز  
 خوانده از آلام مردم بی حساب  
 با دلو جا ن همه مردان شده  
 در چمن آید چوب لبلی تر زبان  
 نا مزیبا یش نظر گلبو دوبس  
 او در آتش بی عزیزا نیا ربود  
 خیل دزدا ن تیز ترمیتا ختنگ  
 سنگرداغ و تگ و تازه تفنگ  
 تک تک ازیما و ان بهنگا من بود  
 سنگرا ز آوازیما را نبی زبان  
 بر فرا ز قلعه سنگرگاه شیر  
 دیدیما را نش چسا ن بیحا لشدند  
 تو سنبخت از رمیدنیا دکر د  
 خشم انسانی بی طوفا ن خو گرفت  
 هر کس سر میکرد با لامرد بود

دشمنا ندا کلک حیرت دردها  
 روبها نادر بی دست ان شدند  
 ما در شواکز گذشت روزگار  
 کش کشا ندریا ایدیوا رش زدند  
 بعد از آن دیوانه زان دیوکان  
 گرنده تسلیم "مجا هد" میشوی  
 زندگانی ننگ با شادا ینچنین  
 آتشی افتاد در قلب جوان  
 کاشاین یک ما درم در پیش بود  
 مننه تنها زاده این ما درم  
 ما دری کوما درم راما دراست  
 هستی او هستی ونا موس ما است  
 ای شما دیوانگان سیم وزر  
 دشمن تا نابیننمیما ماد رم  
 از تو آهنگ جنون بیدا دکرد  
 شعله ها بر شعله ها افگنده جنگ  
 یک نظر گل بود در کalam سو ۱  
 دشمنا زسفتنه و نیرنگ ریخت  
 گفت اینا دا نجوخوا هی زندگی  
 مرمی در دست نظر گل دو دشند  
 ما نده تنها با یکی ما شیندار  
 گفت با خود چاره آسان میکنم  
 پیش خصم انداخت تنها یک تفنگ  
 چهره دزدا شگفت نسا زکرد  
 تا نظر میدان بدینا ندا زکرد  
 پنج ودها ز دشمنا نغلتا نشدند  
 مرمی از دست نظر بر باداشد  
 دست او بستند و بر دندش کشا ن

از تماشا چنین شیر ژبان  
 یکنفسا ز چشم او پنهان شدند  
 قدکمانی بود موها سیم وار  
 زخمها برقا مت زارش زدند  
 گفت اینا دا نپسرا اینجوان  
 مرگ ما در را تو شاهد میشود  
 خون ما درا مریزا ن بروز مین  
 کای سیه کارا نوشتم زندگان  
 آسمان در زیر پایم پیش بود  
 ما در زیباترا زوی کشورم  
 ما دری کزآ سما نبا لاترا است  
 ذره خاکش رستم و کاوس ما است  
 ویهمه غافل ز مردی و پدر  
 یا شما را کمتر از زن نشمرم  
 خیل دزدا نقصدا ن فرها دکرد  
 آسمان تا بروز مین میدان جنگ  
 یک نظر گل بود نیف افتخار  
 آب از روی گلاب ننگ ریخت  
 بگذرا ز جنگ و بیا وربندگی  
 گوچه بیش از دشمنا ننا بود شد  
 تا تفکش ما ندا ز جوش شوار  
 هرچه غیرت گلت من آن میکنم  
 گفت تسلیم شما یم بیدرنگ  
 جملگی سوی نظر پروا زکرد  
 آتش ما شیندا را غاز کرد  
 عاقبت بر مرگ خود گریا نشد  
 سینه دشمن طبی دوشاد شد  
 چون پری دردا مگاه دیوکان

پا خونیند هروی فرسنگها  
 پیش چشم سر دولرزا نوسیا  
 همراه نشخا دما بندگی  
 رو بها نبروی نیا زنده هر شفس  
 دست آنا نیاز چون گل دسته شد  
 با رخ زاری که از غم گشته زرد  
 دست و پا پیش در اسارت بسته شد  
 لیک در پیش عدوی ایعتنا  
 و آن تنزیبیا ز قمچین چاک چاک  
 حلقه ها بر مورتش کاکل زده  
 مینمودی کا مرفت زدا شمار  
 تا چگونه جا بگیرند ازا یا ز  
 هر یکی کشتن به اندادی گرفت  
 دشمنا ندا این چنین اقا را گشت  
 تا بخون بیچد گلوی یار را  
 حلقه های بندگی را داده گوش  
 با نظر گل جانب میدان شدند  
 دیده ها پراشک و دله اگچ سوار  
 قا مت غم دیده گا نیاریکتر  
 زانکه ندا نانی چنودی گرنبود :  
 با "مجاهد" در عداوت بروز مین  
 برجها دا رسینه اقا را آ و ری  
 از صفحه حزب و وطن یکدام برا  
 خارا گرباشی گلستان میشوی  
 چهره اش گلگون و قهران دودش  
 زنده با دا حزب من را یا دکرد  
 رفته در راه نوین فرهیخته  
 ای شما و آ ماده درا مواج شر  
 بشکنیدا یندا هیا ن بندگی

در میا ندره ها و سنگ ها  
 خانه ها و کوچه های زادگاه  
 در دلشتنا با نفروغ زندگی  
 شیر چون آید به زنجیر و قفس  
 دست مردا ز بخت بدگر بسته شد  
 صباها نبا تن خسته شد و رد  
 در دل زندان دشمن خفته بود  
 قا منش خم گننه از با رحفله  
 خون دلخور اک و وبا پشنزخا ک  
 بر لب ش مهر خموشی گل زده  
 یک دوروزی همچو پیش زاروزار  
 و ان طرف خیل عدو با هم بروز  
 هر یکی در فکر خود سا زیگرفت  
 عاقبت بهرنظر گلدا رگشت  
 در دل میدا نتها آن دا روا  
 یکدوسه زان مردمان خود فروش  
 دردوا نتا خانه زندان شدند  
 دا برب پا بود دلها بیقرار  
 چهره های کجروان تا ریکتر  
 نا گها نقا ضی دزدا نلب گشود  
 کای توغا فل گشتها ز فرمان دین  
 وقت آن مذکه انا کار آ وری  
 تارهی زدا روا زرم و بالد  
 بعد از آن هم کیش ما یا نمیشوی  
 قلب خونین نظر پر دود شد  
 روبسوی مردمان نفریا دکرد  
 زانکه در پودش چنین آ میخته  
 گفت ای آ و ره گا نز جبر  
 بشنویدا ز من حدیث زندگی

هر نفست قلیدگزدم میکند  
 هر دا گرا ین است پس کم زا دکیست  
 ور خدارا ازا بیز دیدن است  
 غیر تدویر و قریب و دام کو؟  
 من کجا و کسوت دزدا ن کجا  
 در دل هر ذرها ین شور نواست  
 زنده با دا ز هبرافغا نستان  
 حلقد برگردن رخ گلنا ررفت  
 زنده نا ما یرج و جمشید شد  
 رفت و برخوا بینده گا ن فریا دزد  
 رفت و نا مجا و دانی را نهاد  
 رفت تا خاک سیا هش زرشود

\* قمه عاشق چنین دار دگدا ز  
 عشق هر گز در دل بد کیش نیست  
 عشق فردای وطن مردانگیست  
 زنده با دا مردم ما ن جانگدا ز  
 یاد عاشقان وطن بی گفتگوست  
 روح مردان تا ابد پا ینده با د

کی مسلما ن قدم مردم میکند  
 حقا گرا بینست پس بیدا د چیست  
 گوره دین زاده انسان کشن است  
 پس کجا شد راه دین اسلام کو  
 من کجا و راه نا مردان کجا  
 با ز میکویم که تا دنیا بجا است  
 زنده با دا پرچم آزاده گان  
 بعد از آنها پا خود بدرارفت  
 رفت اما زنده جا ویدشد  
 رفت و آتش در دل صیاد ز د  
 رفت و رمز زندگانی دانه اد  
 رفت تا خورشید ز مین سود شود

\* ای جوانا عز هبر فر دای ناز  
 عاشقا ندا زندگانی بیش نیست  
 عشق لب ها بیتا ن دیوانگیست  
 زنده با دا عاشقا ن پا کباز  
 عشق این است و مرد این آرزوست  
 قمه آ خرگشت و یا را ن زنده با د

